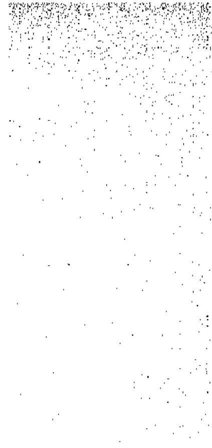


ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء

از تصانیف عارف باللہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ قدس سرہ محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

مکتوبات

معہ

مناقب
ابی عبد اللہ محمد بن اسمٰعیل البخاری و فضیلت
ابن تیمیہ

حسب الحکم جناب مولانا سید ظہیر الدین حسنی سید احمد نواسہ مولانا شاہ رفیع الدین محدث دہلوی رحمہم اللہ تعالیٰ

در مطبع احمدی واقع شہر دہلی طبع گردید



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله تعالى مجزل النعم وملهم الحكم وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحابه اجمعين

اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که اوائل صوفیه متفرق شدند به دوازده فرقه دو فرقه مردود که حلولیه و حلاجیه باشند و ده فرقه مقبول و هر صنفی را ازین ده صنف معاملتی و طریقی نیکوست اندر مجاهدات و آداب لطیف است اندر مشاهدات و ایشان در معاملات و مجاهدات و ریاضات مختلف اند در اصول و فروع شرع و توحید متفق اند محاسبیه منسوب بابی عبدالله حارث بن اسد المحاسبی و قصاریه منسوب بابی صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار و طیفوریه منسوب بابی یزید طیفور بن عیسی البسطامی و جنیدیه منسوب بابی القاسم جنید بن محمد البغدادی و نوریه منسوب بابی الحسن احمد بن محمد النوری و سهلیه منسوب بسهل بن عبدالله التستری و حکیمیه منسوب بابی عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی و خرازیه منسوب بابی سعید خراز و خفیفیه منسوب بابی عبدالله محمد بن خفیف الشیرازی و سیاریه منسوب بابی العباس السیاری. هکذا ذکر الشیخ الهجویری فی کتاب کشف المحجوب و این فقیر را به هر طریقه ازین طرق از جهت خرقه سلسله می رسد و شیخ ابوطالب مکی را بجنید و ثوری و محاسبی و سهل التستری و غیره ایشان سلسله میرسد و همچنین سائر کبار متقدمین را باکثر این بزرگان سلسله منتهی میگردد و چون آن زمانه گذشت مدار کار بر طریقه جنیدیه افتاد و جمهور اهل طریقه باو نسبت درست کردند و لنذکر ههنا ما یدل علی انعطاف سلسلتنا الی هذه الطرق العشر بالاجمال. اما الجنیدیة فها ظاهر وقد ثبت ان جنید صحب حارث بن اسد المحاسبی. واما القصاریة فتلقن الشیخ ابوالقاسم القشیری من الشیخ ابی عبدالرحمن السلمی وهو تلقن من الشیخ ابی احمد بن علی وهو تلقن من الشیخ ابی محمد بن عبدالله بن منازل وهو تلقن من الشیخ الملامتیة ابی صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار وهو تلقن من ابی تراب عسکر بن حسین النخشبی وهو تلقن من حاتم الاصم وهو تلقن من شقیق

بن ابراهیم البلخی و اما الطیفوریة فالسلسلة الشطاریة تنتهی الی الشیخ محمد المغربی تلقن من روحانیة الشیخ
ابی یزید البسطامی والشیخ ابو القاسم الگرگانی صحب الشیخ اباالحسن الخرقانی تلقن من روحانیة الشیخ ابی یزید
البسطامی و اما النوریة فالشیخ ابو مدین المغربی اخذ الطریق عن الشیخ ابی یعزی و هو عن الشیخ ابی شعیب و هو
عن الشیخ عبد الجلیل و هو عن الشیخ ابی الفضل الجوهری و هو عن والده ابی عبد الله الحسین الجوهری و هو عن الشیخ ابی
الحسین النوری رفیق الجنید و هو عن التستری و اما السهیلیة فالشیخ ابوطالب المکی اخذ الطریق عن ابی الحسن محمد بن
ابی عبد الله احمد عن ابیه ابی عبد الله احمد بن سالم البصری عن سهل بن عبد الله التستری و اما الحکیمیة فالخواجه نقشبند
البخاری تلقن من روحانیة الشیخ محمد بن علی الحکیم الترمذی و اما الخرازیة و الحقیقیة فالشیخ شهاب الدین السهروردی
لبس الخرقة عن عمه القاضی وجیه الدین عمر عن والده محمد عمویه و عن الشیخ اخی فرج بد احمد بهما مشارکة الآخر عباس ابیه
و عن الشیخ احمد الاسوری ملباسه عن ممشاد الدینوری و ملباس اخی الفرج الزنجانی لهما عن ابی العباس النهاوندی ملباسه
من ابی عبد الله محمد بن خفیف الشیرازی ملباسه من ابی محمد و قد اخذ عن ابی سعید الخراز و هو اخذ عن محمد بن منصور الطوسی
و صحبت ذالنون المصری و سریا السقطی و بشر الحافی والحمد لله رب العلمین * حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره
بیتی چند در رساله ابراد فقرات فرموده اند که مواشی الطریق اجمال امتحان عدم شعور بحضور حق سبحانه و چون فهم
معانی آن ابیات در غایت غموض و اغلاق بود این خاکسار از جناب مقدس حضرت ولی نعمت التماس کشف
مضامین آن بر وجه وجدان کرامت ترجمان موافق اصطلاح خاص حضرت ایشان بوظله نمود باین تقریب
قلم ارشاد رقم متصدی کشف و بیان آن گردید ابیات این است ابیات داد جاروبی بدستم آن نگار *
گفت زین دریا برانگیزان غبار * آب آتش گشت و جاروهم بسوخت * گفت از آتش تو جاروبی بیار *
کردم از حیرت سجودی پیش او * گفت بی ساجد سجودی خوش بیار * آه بی ساجد سجودی چون بود *
گفت بیچون باشد و بیخار خار * الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی - دریا عبارت از وجود منبسط است
بر هیاکل موجودات که بصفت وحدة خود جمیع موجودات را در گرفته و جاروب عبارت است از ذکر لا اله الا الله که نفی
اله باطله میکند یا هند نفی کردن جاروب غبار خس و خاشاک را از خانه - پس در اول حالت اهل ارشاد به نیابت
محبوب حقیقی سالک را بذکر نفی و اثبات میفرمایند برای نفی اله باطله هر چند در حقیقت حال هیچ باطلی نیست هر چه
هست نوعی از وجود است و جمیع موجودات متلاشی اند در وجود حق و ذکر نفی و اثبات دلالت میکند بتخیل غیری
پس مضمون خطاب اهل ارشاد این باشد که از دریا که محل غبار نیست غباری باید برانگیخت پس چون سالک
بتوحید حقیقی مشرف شد اثبات غیریت از هم پاشید و نفی بیکار گشت و همین است معنی آب آتش گشت و جاروهم
بسوخت یعنی تجلی صفت وحدة نفی و اثبات را بیکار ساخت بعد از آن اهل ارشاد به نیابت محبوب حقیقی فرمودند

که مواظبت باید کرد بر شهود وحدت تا رذائل بشریه متلاشی شود و تخلق باخلاق الله بدست آید و همین ست معنی
از آتش جار و بی بار چون سالک مغلوب توحید بود او را حیرتی در گرفت و آن حیرت محمود بود که آنجا مظهر نسبت
ظاهر مجرد میلانی دارد بالذات و همین ست معنی سجده بعد از ان مطلوب فناء الفنا ست که شعور بتوجه نباشد
و همین ست معنی بی ساجد سجودی خوش بیار اینجا اشکالی بهم رسید که توجه مستلزم علم بنفس خود ست زیرا که
نسبتی ست بین الشیئین حل این اشکال از جناب حضرت وحدة چنین فائض شد که مبنی اشکال خلط علم حضوری
با علم حصولی ست و آله علم حضوری حضور ذات شی ست نزدیک ذات و آله حضور هم ذات او ست اینجا اتحاد
حقیقی ست - اثنینیة اعتباری حالی ست بسیط که کثرة النسب را گنجایش ندارد اما در حالة نازلة نسبة بین
الشیئین و نحو آن تعبیر توان کرد - مکتوب در تحقیق مجملی از نسبت حضرت ایشان مد ظلهم بطرق مشهوره
اکابر صوفیه و تعبیر وجد موهوب که در اصطلاح صوفیه مشهوریست و بیان تقلید آنحضرت به مذهبی از مذاهب
فقها و ائمه اربعه که بنام کمترین نیازمندان صادر شده برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده چند سوال کرده بود
جواب آن بین الاجمال و التفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه از طرق مشهوره
مشابه تر ست گفتم در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی در اتصال من طریقه
نقشبندیه ست و در نسبت باطن اقتداء من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه حفظ صورت
ذهنیه حضرت حق ست و در مدرکه هر آدمی اشارتی بآنجناب واقع ست و آن صورت اجمالیه ذهنیه حضرت حق ست
و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا برای مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از ان انتقال کنند بحقیقة الحقائق و اصل
در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر ست تا چون مهذب شوند هر وقت که از اعمال کنند و معرفت تجلی اعظم
میسر شود و در سجادهٔ خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه ست و اقوی نزدیک
من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول طریقه جنید و طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را مناسبت
با طرق بسیار ست اما این چهار چیز از ین چهار طریقه استفاده کرده ام جزی الله تعالی اهلها خیر الجزاء و فائده
دیگر زائد از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکی نوری یافتم که آن نور غالب تر ست و ریاست پیدا کرده بر جمعی دو صد کس باشند یا زیاده
و آن را متوارث یافتم ابا عن جد و آن باصطلاح ما نقطه بخت ست اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی
باعتبار دیانت و علم دیدم که آن نور بطریق وراثت بسبب بمن انتقال کرده ست - والله اعلم بالصواب
سوال دوم آنکه صوفیه فرموده اند که بعد فناء بشریت وجد موهوب پیدا میشود - موسی اندر درخت آتش دید
سبز تر میشد آن درخت از نار * شهوت و حرص مرد صاحب دل * این چنین دان و این چنین انگار *

معنی فناء بشریت و وجود موهوب حقیقیت لفقیم اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق
شده اند آنکه نفس بهیمیه او غالب تر است و آنکه نفس سبعیه او زور آور تر است و آنکه نفس لطیفه او قوی تر است
پس آدمی در ابتدائے حال مغلوب یکے ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس یا هر سه که آن غالب می کشد
میرود چون توبه کرد و معتقدات شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را ایستی
نماند الا بعد اجازهٔ شرع چه در باب سبعیه و چه در باب شهویه بشریه او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث
لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به - اشاره بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی واقع شود محبت
حضرت حق و دوام توجه با او لازم گرفت و مغلوب آن شد و او را ایستی نماند الا اتصال بے کیف و قبله نماند توجه و
انجذاب خاطر او را الا همین معنے فانی شد در حق و باقی گشت بحق و از ینجا دو راه پیش می آید یکے راه نور القدس و
تجرد بحت و آن شاه راهے ست به ذات بحت و دویم راه توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت
واحده و طلوع آن از کوۂ انا خود و انا هر موجودے بعد از ان استقلال آن حقیقة واحده بخیال خود لابد از
اتمام هر دو راه یا کمی می آگاهانند او را بآنکه هر لطیفه حکمے دارد و حکم یکے حکم دیگر را مزاحمت نمی کند و متعاقب آن تفرقه
می اندازند درمیان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهائے مناسبه آن می کند
و لبسر و روح بکیفیة اتصال مشرف میشود و بلطیفه خفیه بمعرفة حقیقة واحده مشرف میگردد این را وجود موهوب
گویند و این دو بیت اشارة بآن ست سوال سوئم - آنکه عمل تو در مسائل فقیه بر کدام مذهب ست . گفتم
بقدر امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلا صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعے واقع شود که همه اهل مذاهب
صحیح دانند و عند التعذر ترجیح با قوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل مینمایم و خدا تعالے
این قدر علم داده است که فرق درمیان ضعیف و قوی کرده شود و در فتوے بحال مستفتی کار میکنم مقلد هر مذهبے
که باشد او را از همان مذهب جواب میگویم خدا تعالے هر مذهبے ازین مذاهب مشهوره را حصے داده هست - الحمد لله تعالی
ایضا در جواب بعض مسائل این خاکسار ارشاد فرموده اند ۞ بسم الله الرحمن الرحیم - محبت عزیز القدر
خواجه محمد امین سلمه الله - سوال کرده بودند که لطیفه قالبیه بین اللطائف من کدام لطیفه است - پس لازم شد که
آنچه در اول ازین باب القا شود ذکر کرده آید باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
دارد وجهی دارد متصل جوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد مائل بنفس سبعیه که منبع آن نیز دل
صنوبریست و طبقه ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته به روح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات
دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و آنچه درمیان لطائف عزیز مشار الیه
بقوة و استقلال امتیاز دارد وجهی ست از وجوه قلب که نزدیک ست بوجهی از وجوه روح که بقلب مائل ست پس

آنست والله اعلم که ظهور ثمرهٔ طهارت و عبادت و نسبت اویسیه دیاد داشتی که غالب بران انس باشد و صحبت اهل الله بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزها و مناسب این چیزها باشد انشاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطایف مقدر ست آخر کار رجوع بهمین چیزها باشد و استقرار در همین موطن ؛

ایضاً در حل معانی این رباعی که منسوب ست به عارف روم قدس سره بر وفق درخواست کمترین املا فرمودند ؛ **رباعی** وے برسر کوے زله غارت کردم ؛ مریاگان را جنب زیارت کردم ؛ شکرانه آنکه روزه خوردم رمضان ؛ در عید نماز بے طهارت کردم **شرح** بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اولا و آخرا ؛ احتمال دارد که معنی این رباعی بدین وجه باشد **قوله** وے برسر کوی الخ یعنی در اول سلوک بر سر راه خدا بفیض اکابر که از خوان نعمت حضرت ذوالنعم حاصل کرده بودند شادل کردم حاصل آن ست که باذکار و افکار که ازین برگزیدگان کابر عن کابر بروایت آمده ست پیش گرفتم **قوله** مریاگان را الخ یعنی پیش ازانکه از نجاست نفسانیه و کدورت دنیی خلاص شوم بزرگان طریقه را با اعتقاد تمام زیارت کردم و همت خواستم چه از قبیله احیاء و چه از قسم اموات **قوله** شکرانه الخ یعنی بعد ازانکه ریاضت تمام شد و وصول بحاصل آمد و کار از مجاهده درگذشت و بمشاهده پیوست و بسبب جدا شدن هر لطیفه از لطیفه دیگر احتیاج مجاهده نماند ترک ریاضت کردم و این کنایه ست از زوال محنت و حقیقت ترک اصول مفروض مراد نیست **قوله** در عید نماز الخ یعنی همه اوقات و احوال خوشی در خوشی ست و عید در عید ست و بهار در بهار ست الم فراق بر خاسته و قبض تفرقه روی باستتار نهاده و در همه اوقات حقیقت نماز که حضور بی کیف ست حاصل شد طهارت ظاهر و عدم طهارت و نوم و یقظه برابر شد وقتے که متطهر و متوجه بجانب حق می نشینند از وقتے که بی طهارت ازواج میکنند یا حساب دخل و خروج مے نمایند در اصل حضور چندان تفاوت نیست ؛ والله اعلم بحقیقة الامور ؛

در جواب بعض عزیزان که انکشاف حقیقت معنی قول حضرت مرتضی کرم الله وجهه درخواست نموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم ؛ استفسار کرده بودند که معنی قول حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه لو عرفت الله بمحمد لما عبدته و لو عرفت محمدا بالله لما اتبعته چیست باید دانست که این کلمه در جاے معتمد ندیده ام والله اعلم و بر فرض صحت نقل او را معنے مناسب مشرب تصوف هست صوفیه ذکر کرده اند که سالک را بسوی خدا تعالی دو راه ست راه معیت قال الله تعالی و هو معکم این ما کنتم و این راه واسطه نتابد و راه وسائط قال الله تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله و قال قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و این راه در حق امتیان بی واسطگی بر نتابد بالجمله درین کلمه اشاره رفته است به تکمیل هر دو راه و استقلال هر یک فردا فردا یعنی اگر مے شناختم خدا تعالی را به محمد علیه الصلوة والسلام عابد او نمی شدم و مرتبه عبودیت ازمن سلب شدی

زیرا که حقیقت عبودیت به معرفت رهٔ معیت راست میشود دیگر بار فرمود اگر می شناختم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم را
به خدا بآن معنی که سر بآن حضرت وجود و ظهور او بصورت محمدیه مطمح نظر باشد راه وسائط که اتباع اشارهٔ بآنست
راست نیامدے بلکه جمع کردم بین الطریقین وایفاے حق هریکے نمودم و بر قاعدهٔ متکلمین نیز صحیح ست زیرا که
ایشان میگویند واجب ست که خدا تعالی را بدلیل عقلی بشناسند نه باخبار حضرت مخبر صادق علیه السلام اکتفا
کنند و معرفت محمد صلے الله علیه وسلم بنبوت مقدم ست بر معرفت بسیاری از صفات واحکام پس اگر خدا تعالی
را نمی شناخت و بشناخت او معترف نبوة ایشان میشد پس بوجه کرمی باید شناخته باشد. هذا ما ظهر لی والله اعلم

**مکتوب در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که در باب مرتبهٔ خلت و حصول این
مرتبهٔ علیا به آنحضرت صلی الله علیه وسلم به وساطت بعضے افراد امت و آن
افراد را مراد از نفس خود داشته اند بنام کاتب حروف صادر گردید**

برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهود سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی
سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث وغیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بعد هزار سال بواسطهٔ بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم
مستجاب گشت و باشارهٔ مفهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت مجدد ست واین مقدمه بظاهر مورد
اشکالات کثیره است از انجمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت که از اعلی مقامات ست
مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیا است علیه الصلوة والتسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب
این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برائے مولای و مخدوم لباسے فاخره تیار کنند هیچ فضیلتے
ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه واز انجمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده ست الا ان الله اتخذنی خلیلا کما
اتخذ ابراهیم خلیلا واین حدیث نص صریح ست در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قوی به عدم حصول
آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث
وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت حضرت ابراهیم ازین تاویل ابا
میکند پس درین مسئله آنچه نزد یک تو تحقیق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هرچه در حالت
راهنه توفیق تحریر آن یابد بنویسد باید دانست که کشف اهل الله راست و درست ست ولیکن در بعض
اوقات حقیقت امر را بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات به تفصیل و در بعض اوقات
بتشبیه و تجلی و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه را چاره نداز دانستن اجمال و تفصیل واغماض نظر
از مخالفتے از زبان که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل میباشد پس ما شک نداریم که در هر طائفه از زمان

فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شده و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه
الصلوٰة والتسلیمات بسبب علو مبدء الیقین ایشان و عموم فیضی که بر دست ایشان بر مردمان افاشده است
و بسبب ظهور انتظام دوره نبوی که از حجر بحت حضرت ایشان سر بر آورده و لاسباب اخری لا نطیق ان نحصیلها
عدنا هذه عنوان حظیرة القدس و شبح آن و روپوش آن و مظنه آن و تمثل و صورت و هرچه ازین قبیل میتوان گفت
شده است هر فیضی جدید که در عالم پیدا میشود و بتازگی بروی کار می آید ضمیمه حظیرة القدس میشود و بسبب انجذاب همت
نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا میشوند اهل دل بسیاست که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر نمایند که این
کمالات انحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایفای حق آن است که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه
تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و حلول تجلی اعظم در هر عصری پیدا شود مثلا آن حجر بحت شخصی باشد از محل
و آن حجر بحت با آن نور مجرد بمنزله شعاع تجلی اعظم و مشابه اعراض آن جوهر فخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار
و ادوار و قطور خود است بحسب اشخاص و ازمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال در بیت
با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد هم چشم او را سرمه ام هم زلف او را شانه ام ٭ چون این مقدمه ممهد شد مقدمه دیگر نیز
باید دانست که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت و عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب
و سنت که بحسب فن اشارة و اعتبار بیان حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیه فایضه بر قلب ایشان
میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا میفرمایند متفرسان از مطالعه
کنندگان را لازم است که از خصوصیت آن لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه
سازند لیس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابت دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز
آن صرف ذاتست و محیط آن کمالات ذات و ناصیر ورة آن مرکز دائره تامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن
امتزاج محبیت همه ازین رنگ فن اشارة و اعتبار است اعتراض مثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت خواست
اسد ابدی اعتراض بفقد انیاب و اظفار اسد و یا دبر و ذنب او وجهی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن
و حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه و بیان دوائر و اقواس لیس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است
که به بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلا احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده هیئت جمعیت پیدا کرده
و به بعض اعتبارات تفصیل فیوض متقدمه است مثلا مسائل حجر بحت و انانیه کبری درین دوره مفصل تر است از دوره سابقه
و تفصیل حقائق این دوره شرحی که این ورق گنجایش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد را حاصل این دوره اند و بسا
معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و
تربیت وی بسیاری از گمراهان با دلیت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور ادوار و مکون

کائنات ست وشکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست اعظم الله تعالی له الاجر فقیر در اکثر معارف که شیخ بزبان
فتح دوده آورده مصدق اوست مثل اشارة بتوحید شهودی اگرچه شیخ از رمز وایماء دران تجاوز نکرده وسخن بی پرده
ادا نه فرموده ومثل قول بحقانیت علما اهل سنت ومعارف اجمالیه که بتقلید انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند وتحقیق
بدون آنها بتحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مقتصر ست بر بیان حظیرة القدس وتجلی اعظم وآن متعین
ست در نفس کلیه بلسان صورت را بسے که در مرآة متعین شود ازین تعین بساطت اولی چند مرحله برترست
والیشان هرچه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست ودرست ست ودرین صورت واجب ست قول بحدوث
ماسوی الله وقول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد لیست الخ نزدیک فقیر در شرح معارف شیخ
مجدد متعین شده واگر تحقیق دانشمند اند درحل این اشکال سر دهیم میتوانم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلقت
ست آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط واثبات توسط خود در فیضان خلعت بنی آدم
بآن معنی که بتوسط او بعد هزار سال مردمان حصه ازان خلعت یافتند ودرینجا هیچ خدشه لازم نمی آید زیرا که
فضائل اضافیه مثل مقتدا ومتبوع عجم شدن بتوسط خلق متحقق شده است وهمچنین هر عالمے که بسبب او
جمع مهتدی شوند واتباع حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند وآن عالم واسطه عموم
دعوة ومقتدا بودن آنحضرت صلعم مرآن قوم را خواهد انکار آن مکابره هست - والحمد لله تعالی اولا وآخرا
وظاهرا وباطنا وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه وسلم تسلیما کثیرا ۞ ۞ ۞

ایضا - مکتوب ارشاد اسلوب که بیکی از علماء مدینه منوره علی صاحبها الصلوٰة والتسلیمات
والتحیة متضمن اجازهٔ روایهٔ حدیث شریف وتلقین ذکر نفی واثبات موافق طریقه علیه نقشبندیه ارقام فرموده اند

الحمد لله الذی خص هذه الامة المرحومة بفضیلة عظیمة هی حفظ الاسناد وامدّ من شاء منهم بسعة الطرق وعلو السند
وما اعظمه من امداد والصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید المرسلین وقاید الغر المحجلین شفیع المذنبین
یوم الدین وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد فیقول العبد المفتقر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو ولی الله بن عبد الرحیم
العمری الدهلوی وفد علینا ببلدة دهلی من اقلیم هندوستان حبیبنا الفاضل من العلوم الدینیة حصته وافرة الذی
علیه آثار صلاحه وبرکات تقواه فهی ظاهرة وباهرة الحافظ المجوّد للقرآن العظیم القاطن بمدینة النبی الکریم
الخطیب بالمسجد النبوی مولانا المکرم الاجل الشیخ ابراهیم افندی ذکره الله تعالی فیمن عنده وضاعف
بره ورشده ابن المرحوم مصطفی چلبی الکتبی اعظم الله اجره واتیح فی افق الخیر نوره فاراد ان یقرأ علیّ
شیأ من الحدیث واستجازنی لما تصح لی روایته فقلت هذا امرٌ منکم یا اهل الحرمین بدأ والیکم یعود وتلک
کلمة کنتم احق بها واهلها وحق الرب المعبود فلما الح الالحاح ولم اجد بدا من الاجابة مستمدا من توفیق الرشد

والاصابة فقرا على اوائل الكتب الستة وغيرها من مشاهير الكتب الحديثية ولقنته الذكر بالنفي والاثبات على طريقة السادة
النقشبندية واجزته بكل ذلك وبجميع ما تصح روايته لشرط المعتبر عند اهله ووصيته بما وصاني به مشايخي من التقوى واتباع جادة
السنة في الظاهر والباطن وقد اتصل سندي والحمد لله بسبعة من المشايخ الجلة الكرام الائمة الافادة الاعلام من المشهورين
بالحرمين المحترمين المجمع على فضلهم من بين الخافقين الشيخ محمد بن العلاء البابلي والشيخ عيسى المغربي الجعفري والشيخ محمد
بن محمد بن سليمان الرداني المغربي والشيخ ابراهيم بن حسن الكردي المدني الشيخ عيسى بن علي العجمي المكي والشيخ احمد بن محمد
بن النخلي المكي والشيخ عبد الله بن سالم البصري ثم المكي ولكل واحد منهم رسالة جمع هو فيها او
جمع له فيها اسانيده المتنوعة في علوم شتى اما البابلي فاجازني بجميع ما في منتخب الاسانيد الذي جمعه
الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردي عن ابيه وعن مشايخه الثلثة الذين سردنا اسمائهم بعد
ابيه كلهم عن البابلي واما الشيخ عيسى فناولني مقاليد الاسانيد تاليفه شيخنا ابو طاهر واجازني بجميع ما فيه ابو طاهر
عن الاربعة المذكورين عنه واما ابن سليمان فاجازني بجميع ما في صلة الخلف تاليفه شيخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف
مكاتبة واجازني بجميع ما فيه ولده محمد وفد الله عنه واجازني بجميعه السيد عمر عن جده عنه واما الكردي فاخبرني بجميع
الامم تاليفه سماعا عليه ابو طاهر بقراته على ابيه المذكور واما العجمي فالف الشيخ تاج الدين الدهان رسالة لبسط فيها اسانيده
اجازني بجميع ما رواه العجمي ابو طاهر عنه وكان ابو طاهر قارى درسه واخص تلامذته به وقرا عليه الستة بكمالها سمعت
من الشيخ تاج الدين القلعي الحنفي مفتي مكة اوائل الستة وشيئا من مسند الدارمي وموطا محمد وآثاره واجازني لسائرها
وبجميع ما تصح له روايته عن القلعي واما النخلي فله رسالة جمع فيها اسانيده اجازني لها ابو طاهر عنه ح ناولنيها الشيخ
عبد الرحمن النخلي ابن الشيخ احمد المذكور واجازني لها عن ابيه واما البصري فالف ولده الشيخ السالم له رسالة
اجازني لها وبجميع ما تصح روايته السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور سمعت منه اوائل الكتب ح اجازني
ابو طاهر عنه وقد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بكماله عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقرا عليه شمائل الترمذي بكماله
الاحاديث سمر النشار فانه سمعه منه وهذا آخر ما اردنا املاءه في هذه الورقة والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا

در جواب مكتوب مخدوم شيخ عبد الرؤف اصدار يافته حقائق ومعارف آگاه تذكره اهل الله
عزيز القدر جليل المقام زبدة الكرام قدوة الانام مخدوم شيخ عبد الرؤف سلمه الله تعالى. از فقير ولي الله عفي عنه
بعد از سلام محبت التيام مطالعه فرموده باد. مكتوب بهجت اسلوب كه در تفقد اين ضعيف اصدار
شده بود رسيد الحمد لله كه عزيزان متوجه حال اين مسكين شكسته بال اند از توجه تفقد ايشان
اميد قوي مي شود ترقب از مكارم اخلاق ايشان آن ست كه آينده بر سنن گذشته متفقد
احوال و داعي بظهر الغيب باشند. احسن الله اليكم واطال بقاءكم وعمم فوائدكم الحمد لله اولا وآخرا

حضرت مخدومی شاہ نور اللہ بدھانوی سلمہ اللہ تعالی معنے این بیت التماس کردہ بود
کہ منسوب ست بحضرت حکیم سنائی قدس سرہ بیت این ست بود متبوع صورت اجمال بہ وقت تفصیل منعکس شد حال
وحضرت ایشان ادام اللہ بقارہ معنے آن بتوجیہ نوشتہ اند کہ تاویل این بیت بر قاعدہ تصوف آن ست کہ
در مرتبہ فیض اقدس ذات بجود عالم شد- بعد ازان تا بجا بود خود التفات فرمود ہر نحوی ازان آنجا حقیقتے
گشت از اعیان ثابتہ پس در مرتبہ اجمال کہ عبارت از مرتبہ فیض اقدس ست بود اجمالی متبوع ست و
ماہیات تابع آن کہ بنہ تشعب التفات با نجار خودش متشعب شدہ و او را تحققے و قیامے نیست الا بہ ذات
و در ذات و برائے ذات و در مرتبہ فیض مقدس کہ تفصیل عبارت از وست حقیقت وجود تابع ماہیات شد پس
در ہر ماہیتے احکام علےحدہ پدیدی کار آمد بحقیقت آن احکام وجود ست لیکن مقید بقانون آن ماہیت و معین
بمسطر آن پس درین مرتبہ وجود تابع ماہیات گشت ؛ در تحقیق مسئلہ سیادت فرزندان
شریف کہ پدران آنہا وہ شرفا باشند بروفق التماس خاکساران املا فرمودند
الحمد للہ - سیادت و شرف را آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بیان نہ فرمودہ اند کہ چیست و در قرآن نیز ادلے ہم
اصطلاحی مقرر نہ شد آنچہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بر آن احکام شرع دائر فرمودند لفظ اہل قربی و اہل بیت
است و فقہا اتفاق کردہ اند کہ اگر کسے چیزے بر حسنیین یا حسینیین وقف کرد فرزند حسنیہ یا حسینیہ چون
پدرش حسنی یا حسینے نباشد داخل نمیشود و این موافق علم انساب ست و موافق احادیث صحیحہ و اگر بر ذریہ
حسن و حسین وقف کرد ابن حسنیہ یا ابن حسینیہ کہ پدرش حسنی یا حسینے نیست داخل مے شود و در لفظ ولد اختلاف
کردہ اند پس ظیفہ فقیہ درین مسائل آنست کہ گویند اگر اصطلاح زمان واقع شدہ باشد کہ شریف و سید
بجائے اہل بیت و ذوی القربے اطلاق کنند ہمہ بنی ہاشم سادات باشند و اگر اصطلاح زمان چنین ست
کہ ذریہ حسن و حسین را گویند اولاد بنات نیز داخل باشند و اگر اصطلاح زمان چنین باشد کہ حسنے یا حسینے را
سید و شریف گویند اولاد بنات داخل نشوند و حق آنست کہ شیخ جلال الدین سیوطی گفتہ است در رسالہ
العجاجۃ الزرنبیۃ فی السلالۃ الزینبیۃ کہ اتفق السلف علے ان ابن الشریفۃ لا یکون شریفا حتی یکون
ابوہ شریفا- پس اینست اصطلاح مشہور از سلف و خلف و ہیچ شبہہ نیست کہ در زمان ما از سید و
شریف حسنی و حسینی را مے فہمند پس اطلاق اسم سید او الشریف و سیدہ چون پدرش شریف نباشد صحیح
نیست و کفاءت ہم از جہت آبا است و نسب ہم از جہت آبا- آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم زبیر را از
بنی ہاشم نشمردہ و سہم ہاشمیان بایشان ندادہ و حضرت عمر رضی اللہ عنہ دفتر بر قبائل نہادند و اولاد بنات
قومی را بآبا منسوب ساختند نہ بقوم امہات و اہل النسب اولہم الی آخرہم برہمین رفتند لہذا مجتہد سراج را

در عثمانیان مے نویسند نہ در علویان حالانکہ والدہ ایشان دختر حضرت امام حسین ست رضی اللہ عنہ و شواہد
این مسئلہ بسیار ست و من انکر الاجمال فان علیہ التفصیل و اللہ یقول الحق و ھو یہدی السبیل۔ اگر کسے گوید کہ
حضرت امام حسن و حضرت امام حسین رضی اللہ عنہما سیادت از طرف والدہ داشتند پس می باید کہ سیادت
از طرف والدہ باشد جواب گوئیم کہ سیادت در عرف متقدم بمعنے بزرگی و ریاست ست و آنحضرت صلے
اللہ علیہ وسلم ایشان را تشریف دادند باین کہ ہما سید شباب اہل الجنۃ ای رئیسا شباب اہل الجنۃ
و این سیادت بملاحظہ کمالات باطنہ است نہ بحسب نسب و ہر حکمے کہ ایشان داشتند از احکام اہل بیت
و ذوی القربے ہمہ از جہت ہاشمیت بود الا ذریۃ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بودن کہ از جہت والدہ داشتند
و ابو عبد اللہ حاکم روایت کردہ است حدیثے باین مضمون کہ اولاد ہر نبی منسوب میشوند بپدر خود الا حسن و حسین
کہ منسوب بمن اند پس اگر ایشانرا محمدی بگویند درست ست و این کرامتے ست مخصوص بایشان و من بعد
حکم ہمان ست کہ سیادۃ اصطلاحی ست اگر مراد بآن حسنی و حسینی بودن ست و ہو الظاہر پس سیادت از جہت آبا
باشد دون الامہات و اگر اصطلاح دیگر پیدا شود بہمان اصطلاح سخن گوئیم چنانچہ اگر قومی سید ترک را
بگویند یا حبش را فلا مشاقۃ فی الاصطلاح ؛ کتبہ الفقیر الے رحمۃ اللہ الکریم ولی اللہ بن الشیخ عبد الرحیم
برائے حضرت مخدوم میان محمد عاشق پھلتی سلمہ اللہ تعالے ؛ نوشتہ اند
شوقے کہ بدیدن شما داریم حقیقتہ ازلی ست کہ تجدد را در رنگ زوال بدامن او دست نمیرسد ہمین یک
لطیفہ است کہ بخود نشن مے پیچد از یکے سر بر می آرد و قبلہ توجہ دیگر برای می سازد و بخود اند میگردد و منتقل
الیفیات عن جر عاتہا ؛ و صبابتی باعلو المنتقل ؛؛؛ بعضے نکات غریبہ کہ در بعض
اوراق بہ خط مبارک ایشان یافتہ شد تبرکا نقل آن نمودہ شد منہا
عم بزرگوار من علیہ الرحمۃ در مجلس حاضر بودند در انجا تحقیق بیت مشہور کہ علم حق در علم صوفی گم شود ؛ این
سخن کے باور مردم شود بحث افتادہ بود و ہر یکے چیزے میگفت شخصے از مجلسیان توجیہ آغاز کردہ کہ علم
حق در ترکیب مقلوب ست تقدیرش آنکہ در علم صوفی گم شود۔ فلا شکال حضرت عم من بر بداہت جواب دادند
این سخن کے باور مردم شود۔ منہا۔ طفل بودم کہ شیخ فیروز شاہ کہ از مشاہیر عصر بودند و در سلسلہ شیخ
آدم نبوری پیوند داشتند بملاقات حضرت والد رضی اللہ عنہ آمدند ہمانا کہ مشرب ایشان تجویز رویتہ حق
سبحانہ بود بہ بصر در دنیا و لہذا درین مسئلہ با حضرت والد بحثے میکردند این فقیر با وجود طفولیت قطع بحث
کردہ با ایشان و المودہم کہ بصر با از غایتہ ضعف و ناتوانی چیزے کہ خلف ما باشد نتواند دید بلکہ آنچہ پس را
باشد نتواند دید بلکہ اقرب بہ بصر از نفس خود چیزے ہست نفس خود را نتواند دید با وجود این ناتوانیہا چہ امکان

باشد که لطیف لطیف را معاینه کند ازین ترقیات از ادنے با علی نهایت در ارتباج و استعاش آمده ترک آن
بحث نمودند و همگی کلام ایشان بعد ازین تقریر ستایش این مسکین بود و پرسش حال و بیان مآل والله اعلم
منها۔ روزے حضرت والد قدس سره در راهے میرفتند و همه بود که یاران نیوبت سوار میشدند بعضی یاران
از نوبت رعایة تسویة نکردند و بحال پیادگان و ملال ایشان التفات ننمودند حضرت ایشان گفته فرستادند
که قوله تعالی۔ اعدلوا هو اقرب للتقوی در کدام سیپاره است در فکر تجسس آن افتادند و مقصود کلام نفهمیدند
فرمودند بپرسید که این آیة در قرآن هست یا نه دریافتند که غرض چیست میان بدر الحق فرود آمدند والتماس
نمودند که این آیة در محلے واقع شده که بعیند رون بعد از وی ست منها۔ روزے حضرت والد قدس سره
بمیان محمد دلیل بملاطفه فرمودند که رغبت خاطر شما الصوت تناسب بیشتر ست یا الصوت جمیله گفت بصوت
تبسم فرمودند و گفتند ع شنیدم کے بود مانند دیدن ؛ منها۔ در بزم چون خسرو و شیرین بهم آمدند ندیمان
با هر خسرو این هر دم را دستانها زدند یکے گفت در زمین گنجے نهاده بود فرید و لے از ان خبر یافت و آن را
باز کرد و گنج برداشت دیگرے گفت تذروی با این سرو ی مجرا مید و بازی بیکرد ناگاه شاهین آمد و او را
نخچیر کرد۔ دیگرے گفت چشمه بود شیرین تشنه شیرے بدانجا رسید و سیراب شد۔ دیگرے گفت لعلے بود گران
قیمت در کانے پنهان شاهے بدان اطلاع یافت و بر گوشهٔ تاج نهاد رونق برد رونق بیفزود۔ دیگری گفت
گوهرے بود فرد آنرا بیاقوتے منضم کردند عقدے گران بها از ان منتظم شد۔ دیگرے گفت آفتاب و ماه هر دو را
با هم قرار گرفتند خسرو گفت شیرے بود اندر مرغزاری گوزنے راه او گرفت رسن در گردن شیر یان افگند
و اسیر خود کرد شیرین گفت شاهے کامرانی کنیزکی را نواخت کنون کر دست خسرو نقلی و جام ست نه تخجیر و
که صد خسرو غلام ست بزم در سایه آن ماجو یاد ندیش بخت و دولت ما روز باد ؛ منها مستعد خان
مردے بود از فضلای روزگار در معقول دستگاہے تمام داشت بعد از تحصیل جاه و حشمت بوطن خویش مراجعت نمود
در آنجا تزوج کرد چون دو سه هفته از تزوج او بر آمد بدل و سے دردی پیدا شد و در یکدو ساعت جان تسلیم کرد
شنیدم که دران زمان این بیت تکرار مینمود و دست تاسف بر هم مے زد ؎ عمر در تحصیل دانش رفت نادانم هنوز ؛
کار دان بگذشت من در سامانم هنوز ؛ ومن منظوماته دام فضله۔ فراغت یافتم از حج و عمره ؛ چوا حرامے
بسر کوی تو بستم ؛ چو دیدم روی زیبائے تو جانا ؛ ز تشویش وجه و خویش رستم ؛ بیا ساقی بده جام شرابے ؛
که مخمور صبوحے الستم ؛ ایضا۔ محبت نام جوشش طبع و میل نفس گشتن ؛ سرا اهل محبت در دو عالم کار فرما شد ؛
ز ناز که طبع غیر از خود نما مهمانے آید ؛ درخت بیداد دیدم که دائم بے ثمر باشد ؛ بوسعت مشربان هر یک تعلق
دامنگیر ؛ اگر نقشے زنے بر روی دریا بے اثر باشد ؛ ایضا۔ مزاج صاف طبعان را بجز غربت نمی سازد

مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد ؛ صفا با خبث باطن نیز گاہے جمع میگردد ؛ بیر و بالوعہ را چون دزد بشنید تماشا کن ؛ ایضا ۔ ہر ذرہ گردی مانع نور دل ست ای ہوشمند ؛ بسیل تا نشست یکجا باطنش صافی نہ شد ؛

ے دواے درد من بہ جمع اضداد توهی نازم ؛ نمک ریزد دل مجروح من ہستی و مرہم ہم ؛ جہان و جان فدائے وضع شوخ شہر آشوب ؛ قیامت می نمائی دم عیسے و مریم ہم ؛ دریں دو بیت اشارت کردہ شد بہ حال عجیب کہ آن جمع ست در خلق قلب وانس روح در یک حالت وتاذی ازان یک والتذاذ ازان دیگر بیکدفعہ

ے توئی اول توئی آخر توئی ظاہر توئی باطن ؛ توئی مقصود اہل دل توئی مشتاق ہمدم ہم ؛ زیک منبع دریںجا مختلف فوارہ میجوشد ؛ مزاج حرص قارون زہد ابراہیم ادہم ہم ؛ بخارے از زمین خیزد بسا جو در آمیزد ؛ گہے باران ریزان ست وگاہے برف و شبنم ہم ؛ دریں سہ بیت اشارتست باضمحلال حقائق متخالفہ در یک حقیقت وامتیاز احکام درمیان حقائق متخالفہ بسبب امتیاز صدور وہیاکل

ے کدامے طرفہ نیرنگی دریں کاشانہ سر دادی ؛ کہ عالم پائے کوب از دست عشقت گشت و آدم ہم ؛ دریں بیت اشارتست بسریان عشق در جمیع عالم چہ فلک وچہ ملک وچہ عنصر وچہ اعراض خصوصا انسان کہ عشق طبعی وارادی ہر دو دارد و آنکہ سبب سریان آن صحبت کلیہ است ؛ در تقریظ رسالہ بعض اہل عصر کہ املا فرمودہ بودند ؛

رایت وریقات تدل بشرہا ؛ علی بشر تحریر لہا ہو ضابطہ ؛ جلیل وکریم النفس والعرق ماجد ؛ بجلتہ الضحی لمن لاذ حائطہ ؛ وماکان من مدح قصیدۃ نبوتہ ؛ وماکان من قدح فذاعنہ بائطہ ؛ ولاغرو سیدی نکتۃ المعنیہ ؛ اذ العلم مبسوط وذلک باسطہ ؛ رباعی ؛ تا ظن بری مدرک تا زندہ دل ست ؛ تا توسن تا زندہ با زندہ دل ست گویم بتو رمزے اگر نفہمی آنرا ؛ این جوہر تابندہ بخود زندہ دل ست

ے ناگزیر تو منم ای لپذیر ؛ رو مگردان بعد ازین از ناگزیر ؛ من ترا مشفق ترم از صد پدر ؛ در من آویز و مرا محکم مگیر ؛ غیر من گر با تو پیوستی بود ؛ آن وبال ست و عذاب ست و سعیر ؛ جان من در ہجر یار خود بسوخت ؛ من عذاب الہجر اجرنی یا مجیر ؛ بیقرارم روز و شب بے روی یار ؛ بازبنما روے یارم یا قدیر ؛ اندرونم بے جمالش تار شد ؛ کے شود یارب بوصلش مستنیر ؛ ای برادر بعد ازین ہشیار باش ؛ فرق میکن درمیان شیر و شیر ؛

در کشف دقائق معانی ۔ رباعی کہ دریں نزدیکی از زبان خامہ گوہر فشان بندگان حضرت الیشان تراوش نمود بموجب استدعای حضرت مخدوم شاہ نور اللہ بدہانوی تحریر یافت برادر عزیز القدر شاہ نور اللہ تعالے ۔ از فقیر ولی اللہ عفی عنہ ۔ بعد از سلام محبت مشام مطالعہ نمایند کہ معنے این رباعی استفسار کردہ بودند ؛ تا ظن نگنے مدرک خواہندہ دل ست ؛ تا توسن تا زندہ یا زندہ دل ست ؛ گویم بتو رمزے گر نفہمی آن را ؛ این گوہر تابندہ بخود زندہ دل ست ؛

غرض ازین رباعی تنبیه ست بر حقیقة ایشان که آن را تعبیر میکنند و بیان طبقات آن حقیقت پس طبقه
ظاهره از وی قوت مدرکه متحرکه بالاراده است و این معنی در جمیع انواع حیوانات یافته میشود و این طبقه آن نسبت
که ایشان بآن ممتاز باشند طبقه خفی تر ازین عقل ست که در حیوانات یافته نمیشود و اخص صفات عقل انتقال ست
از چیزی بچیزی خواه بطریق قول شارح باشد یا برهان یا دلیل مطابق یا حدس و آنرا باعتبار این صفت بتوسن
تازنده تعبیر کرده شد زیراکه دوردو و دورفتن عقل در افکار مشابه است بدویدن اسپ تیزرو و در لفظ توسن اشعار
است بآنکه اصل عقل همان قوت حیوانی ست هرچند بزیادت بعض امور نام عقل انسانی یافته باشد و نیز از اخص
صفات او فخر و بر خود کشتن و در جلب نفع و دفع ضر و حب جاه همت صرف کردن ست و باین اعتبار بازنده
گفته شد و این طبقات بمنزله پوست ست حقیقت آدمی را و اصل حقیقت او گوهری ست تابنده یعنی مضیء و مشعشع
و بخود زنده یعنی بخودی که جسم باو زنده میشود و او بمعنی زندگی از کسی حاصل نشده و آن نفس ناطقه است
بلکه محبت که روشنی نفس ناطقه از وی ست و او فی الحقیقة حبابی ست از تجلی اعظم که در سطح این نفس ظاهر شده
و در آخر محو خواهد شد بتجلی اعظم و ابدالدهر بهمان وجه خود که بمنزله وجه عرض ست نسبت جوهر در ضمن تحقق تجلی اعظم
ابدالدهر متحقق خواهد ماند ؛ والسلام ؛؛ عزیزی معنی این بیت استفسار نموده در جواب او املا فرمودند
بیت ای مشکل حل و حل مشکل ما ؛ زان سوی ازل بهشت منزل ؛؛ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه مسمی بیتی که صاحب مسموعات از خواجه عبید الله
احرار و ایشان از خواجه محمد پارسا قدس اسرارهم نقل کرده اند استفسار نموده بودند لهذا آنچه در حالت را
تبه بخاطر میرسد مینویسد والله هو الموفق الصواب ؏ ای مشکل حل و حل مشکل ؛ زانسوی ازل بهشت منزل
این بیت مسوق ست در تعریف حال انسان کامل قوله ای مشکل حل یعنی ای اجمال تفصیل و این کلمه اشارت
است بآنچه نزدیک صوفیه صافیه مقرر شده است که عالم تفصیل ست و انسان کامل اجمال آن ؏ و تزعم
انک جرم صغیر ؛ وفیک انطوی العالم الاکبر ؛ قوله و ای حل مشکل یعنی ای علة غائیة عالم زیراکه هر چیزی
که پیدا میشود ناظر در حکمت الهی میفهمد که این ایجاد را علة غائیة هست و تشخیص آن نمیتواند کرد چون معرفت او
بانسان کامل رسید آن مشکل حل شد و آن مبهم متشخص گشت و حکمت ایجاد عالم مبرهن گشت پس این کلمه
اشارتست بآن نکته که بر السنه صوفیه میرود لولاک لما خلقت الافلاک قوله زان سوی ازل الخ اشارة
ست بآنکه حقیقت انسان کامل یعنی نقطه از مبادی که اصل وجود او شده است و وجود او ظل آن نقطه گشته است
حقیقت الهیست که جامع جمیع صفات کمال ست و احدیت جمع وجوب و امکان و آن حقیقت پیش از
حقائق وجوبیه که از آنها اند بچند مرتبه متحقق شده ست تقدما ذاتیا لا زمانیا و لا امکانیا کما لا یخفی و در تحقیق عهد ست

نکتہ آنست کہ صفات ذاتیہ نزدیک ماتریدیہ ہشت ست ونزدیک اشاعرہ ہفت پس عدد اکثر را اختیار کرد
کہ اکثر قدر ست مطلبی کہ ارادہ نمودہ ست وہذا القدر کاف لمن کان مطلعا علی اذواق القوم والحمد للہ اولا وآخرا وظاہرا وباطنا
شخصے از معنی بیت خواجہ حافظ علیہ الرحمۃ کہ ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق الخ سوال کرد
کہ مراد از عشق وموت وحیوۃ چیست وگفت کہ عشق الہی چگونہ متصور شود کہ موقوفست بر
تصور مطلوب وتصور مطلوب اینجا بکنہ محال ست واگر بوجہ تصور کنند معشوق ہمان وجہ باشد
واگر مراد عشق مظہری باشد باید کہ عاشق دینار ودرہم را نیز عاشق الہی گویند حضرت ایشان جواب فرمود
الحمد للہ المراد من العشق المحبۃ الذاتیۃ التی لاتنال الا بالتجلی الذاتی والمراد بالحیوۃ الکمال الجامع بین الجذب والسلوک
الذی بہ یصیر الانسان خلیفۃ الحق ویتوقف علی وجودہ بقاء العالم والمراد بالموت رد النفس الی اسفل السافلین
والانغماس فی البہیمیۃ ویکفی فی تعلق الذی ارادہ میل المظہر الی الظاہر ومیل الدایرۃ الحادثۃ بحرکۃ الشعلۃ
الجوالۃ الی تلک الشعلۃ ومیل الاجسام الارضیۃ الی المرکز ولا یحتاج الی تصور شئی وان کان یتبع التصور
ثم الوجہ الذی حصل بہ العلم مرآۃ لا کنہ فالمنطبع فی النفس ہو الوجہ والمنکشف علیہا بنوع من الانواع الا
نکشاف ہو الکنہ وثبوت حب اللہ عز وجل فضلا عن امکانہ ثابت بالکتاب والسنۃ واتفاق الامۃ قال اللہ تعالی
یحبہم ویحبونہ وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ وکلام کبراء الائمۃ کثیر لا یخفی
علی من اراد تتبعہ والسلام علی من اتبع الہدی ∴ عزیزے معنی این فقرہ کہ از کلام حضرت شیخ
ابو الحسن خرقانی استفسار نمودہ بود ∴ کہ گفت اگر دعوے کنی معنی خواہند چون
معنی پدید آمد سخن نماید کہ از معنی ہیچ نتوان گفتن در جواب نوشتہ اند ∴ ظاہر آن ست کہ
لفظ سخن نماید تحریف شدہ است در اصل سخن نماند باشد درینصورت معنی ظاہر ست کہ اگر کسی دعوے
کمالی بکند از وی تحقق آن کمال بظہور آثار آن طلب کنند وچون معنی یعنی نسبت الہی بطریق غلبہ در
شخصے متحقق شود سخن نماند یعنی وی مشغول باظہار آن نسبت وشرح وبیان آن نمیشود زیراکہ
الفاظ از بیان حقیقت آن نسبت قاصر ند واگر نسخہ صحیح سخن نماید باشد معنی او سخن رو ننماید وبروی ظاہر نشود
روزی عزیزے بحضور آنحضرت سلمہ غزلے چند طرب انگیز خواندہ از انجملہ غزل عراقی بود آنجناب خوش فرمودند
نخستین بادہ کاندر جام کردند ∴ ز ہر جنبش عکس آن گلفام کردند ∴ ز دریای قدم موجی برآمد ∴ مراو را اجر امکان نام کردند ∴
پدید شد در امکان چو وحدت حق ∴ از آن حضرت جہان را نام کردند ∴ ہمی یابست تفصیلی از آن رو ∴ مکارم را بجا اتمام کردند ∴
شراب وحدۃ الحقیقۃ خیبیب ∴ مراصبح ازل در کام کردند ∴ چو خلطیدم رشتہا بہم ∴ حریفان ہستی از من وام کردند ∴
حقیقۃ الکمستور از نظرہا بود ∴ بما مشہود خاص وعام کردند ∴ پس انگہ موج دریا باز گردید ∴ باتمام فنا اکرام کردند ∴

این رمزے دقیقے باتو گویم ؛ بخود آغاز برانجام کردند ؛ بعرض النظم این ابیات شرح بیت اعراقی ست علیه الرحمه
وتعیین مراد او از باده وجام واستعاره از چشم ساقی وحاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از
جام مرتبهٔ امکان مراد باشد واز باده کمال او بافاضهٔ صور انواع وخواص آن واز مستی چشم ساقی فیض اجمی
که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح ما وحقیقت محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات ودرین نظم عدل باوضح
از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده است عکس روی آن گلفام زدریای البین
اشارة بهمین معنی ست دیگر آنکه کمالاتی که در طبقهٔ بنی آدم ظاهر شده واتمام خواص نوعیه واستقرار
احکام لطائف انسان بآن متحقق شده بواسطه اجاریست افراد کمال ست که وجود ایشان بجهت مصلحت
تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است وفی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق واین اشارت بهمین تفصیل
تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیه نواختهاند ودر نشأ دنیا از ایشان آثار بهمان
استعداد بروی کار آمد ملل ومذاهب پدید آمدند واعلام ارشاد برافراشته شد وسبب هدایت جماعت بنی آدم
گشت وتحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ امد چیزے می فهمند وذهن ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهے از
وجوه ملتفت میشود واین همه برکات نفوس کامله ست چه نفوس متقارنه باجساد وچه مفارقه از انها ومعاد
این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم ومشمول شدن بفیض آن بوجهی که انا واسطهٔ ایشان را در خود مستهلک
سازد وانانیات صفوه را وجودی پیدا نه باشد ودر هیچ بیت لاحق این معانی بطریق ایجاز وبلسان اشارت
ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم مبدا ومعاد نفوس کامله است ؛ والسلام ؛
تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی قدس سره که عزیزے سوال نموده بود حضرت ایشان
جواب آن ارشاد فرمودند ؛ ابیات این ست که نوشته شدند ؛ هم بخوان استیأس الرسل
اے عمو ؛ تا بظنوا انهم قد کذبوا ؛ این قرائت بخوان که تخفیف کذب ؛ این بود که خویشی بیند محتجب ؛
در گمان افتاد جان انبیا ؛ زاتفاق منکرے اشقیا ؛ جواب الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیأس
وظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند وکذبوا به
تخفیف میخوانند وتخفیف را منسد معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه ناامید
شدند پیغامبران وگمان کردند پیغامبران که بدروغ نسبت کرده شد ایشان را یعنی جمعی که ایمان آورده
بودند خطرهٔ ارتداد بخاطر ایشان گذشت ونسبت دروغ بنسبت انبیا مخطور ایشان شد واگر کذبوا به
تخفیف خوانده شود معنی چنان باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدای تعالی
وحی دروغ فرستاد بایشان واین گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن عائشة

قالت له وهو يسألها عن قول الله عز وجل حتى اذا استيأس الرسل قال قلت اكذبوا ام كذبوا فقالت عائشة
كذبوا قالت فقد استيقنوا ان قومهم كذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمري لقد استيقنوا بذلك فقلت لها وظنوا
انهم قد كذبوا قالت معاذ الله لم تكن الرسل تظن ذلك بربها قلت فما بال هذه الآية قالت هم اتباع الرسل الذين
آمنوا بربهم وصدقوهم وطال عليهم البلاء واستأخر عنهم النصر حتى اذا استيأس الرسل ممن كذبهم من قومهم و
ظنت الرسل ان اتباعهم قد كذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك و عبد الله حنفی کذبوا به تخفیف میخواند و میگفت خدا تعالی
جای دیگر میفرماید وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید اولم تؤمن قال
بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده نحن احق بالشک من ابراهیم و حنظله گفت نافق حنظله
پس شک و ظن اینجا مجاز است یعنی آنکه خاطر ایشان بسبب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب
شک کننده در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابه سایر متشابهات قرآن ست مثل آنکه
ید الله و نفخت و ظن که یعنی جاء آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا و غلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم
الله من النصر و قال کانوا بشرا و تلا قوله وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن
ابن عباس فقد اراد بالظن ما يخطر بالبال ويهجس في القلب من شبه الوسوسة وحديث النفس على ما عليه البشرية
واما الظن الذي هو ترجح احد الجائزين على الآخر فغير جائز على رجل من المسلمين فما بال رسل الله الذين هم اعرف
الناس بربهم وانه متعال عن الخلف في الميعاد منزه عن كل قبيح مولوی قراءة ابن عباس اختیار میکند و توجیه
میفرماید که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب میشود و احوال آینه رأی العین می بینند و
در بعض اوقات حجاب بشریت واقع میگردد و از حالت رأی العین فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب
بشریت و حیه همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد مکتوب هدایت اسلوب
بر حسب استدعای کاتب حروف که در طلب دلیلی واضح بر فرقه ناجیه واقع شد تحریر یافت
الحمد لله والصلوة والسلام علی افضل انبیائه. اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی
توفیق اسلام یافت و در پی تعلیم شرائع اسلام افتاد و بقول شخصی از شیعه باو بر خورد و گفت اسلام طرق
متعدده دارد و صائب ترین طرقها طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است
و اهل البیت ادری بما فیه بنا بر آن متعصبان نواصب گمراه انسان دنیا را من شرائع اسلام بطور امامیه
تعلیم تعالیم بعد از ان باین عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بد ترین
فرق اسلام است نفیا در این گرایان ترا گمراه کرده مذهب امام ابوحنیفه تعلیم کنم آن جدید الاسلام
در اشکال درماند و نزد این ست که اورا اختیار کند تا چند روز متحیر بود هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز

فاضل گفت در مسجد جامع بر دو برملا وقتے که الوف ناس مجتمع شوند تقریر بدیهی البطلان بکن
ببین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود میان ایشان خائف و هراسان است پس امام
اعظم را تابع شوید این تدبیر آن شخص از اشکال بر آمد و سعی بالکره گشت و مقارن این حکایت خواجه محمد امین
را سوالے بخاطر رسید که وجه تعجبے که این فاضل بران اعتماد نمود و امرے خطابی بلکه شعری است
اعتماد را قابل نیست زیرا که در ملا دایران اگر این تنازع واقع مے شد الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند
و البته غالب شائعه که عموم ناس بدعت بودن آنرا نمیدانند و در استحسان آنها افتاده اند و همچنین است
کلام درمیان مذهب حنفیه فیما بینها کما لا یخفی بعد از ان بخاطر الشان رسید که لطف الٰهی مقتضی آنست
که درین مسئله حجتے قاطعه بوده باشد که در ان حجت شکوک و شبهات را گنجائش نبوده آنرا دریافت تحقیقه
مهتدی شد و اگر نفس و شیطان اراده داشت هالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهے که بعد دریافت
بعد از ان در تعیین آن حجت قاطعه بخاطر ایشان قلقے پیدا شد از فرط عقیده طلب کشف آن نمودند
گفتم درین مسئله و در سائر مسائل که موقوف علیه شرائع باشد لطف الٰهی مقتضی آن شده است که
از علوم حاصله مخزونه فی الصدور حجت قاطعه منصوب فرمود هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونه میسر نمی آید و در بعض افراد هواے نفوس با الفت رسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد
هر چند تصدیق بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق بلوازم تصدیق شریعت خود را گردن نهادن باحکام
قرآن و چنگ زدن بفرمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوٰة اول چیزی
که عقل آنرا بر خویش واجب می گرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم درمیان احکام الٰهی
باید کرد و مرحلے که آن اخبار بدل در جوارح باید نمود زیرا که کلام ما در شخصے است که تصدیق کرده است
بتکلیف الله تعالیٰ عباد خود را باحکام و قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته چنانکه ذکر کردیم و خبر
که ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن بجز تتبع روات
ثقات نمی تواند بود و ما را بر خود لازم میگردانند که اخبار اهل ملت از ائمه خود دو قسم میباشد نقل لفظ
صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف
عقل حصر مے کند اخبار حضرت علی کرم الله تعالیٰ وجهه بالاتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم
و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه در بین امت فضل خاص او عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در ایام خلافت خود برملا تقریر مے می فرمود و ان هیچ احدی قدح در ان اخبار بظهور نه پیوست
بر خلافت جهان آرا خاصه و که در او دیگر پیم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعت حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه

در زند دین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض متشابه بعض یافتیم و اختلاف فاحش در میان
این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لا یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و
عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس
و ابو سعید و جابر و هلم جرا الی سائر الصحابه آثار حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم الا اختلاف یسیر بس جمعی که
این اخبار را تتبع انداز جمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که این قسم تفرقه برای کسی ست
که در احوال فرق ملتها استقرا اتمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که بوجه الوجوه بجثب و اجتهاد
جمله ملت را از ثوابت بشناسند و تابع جمله ملت شوند تا آنکه استقرا ایشان کامل گردد و بیده از روی کار برانداخته
شود این ست عملی که خدا تعالی تکلیف را بر آن دایر ساخته ست و درا ذهان ایشان اصل ما مرکوز نمود
بر وجه اجمال هرچند تفصیل آن دفتری می طلبد ٭ والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
مکتوب در ذکر شمه از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری رحمة الله تعالی رحمة واسعة و
بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات اکثر علوم دینیه موجب ستند ها این نیازمند رقم یافت
الحمد لله والصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند
الثریا لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس و فی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شک مذاکره
میکردیم فقیر گفت امام ابو حنیفه درین حکم داخل ست که خدا تعالی علم فقه را بر دست وی شایع ساخت و جمعی
از اهل اسلام بآن فقه مهذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت همین مذهب است و بس در جمیع اقالیم
پادشاهان حنفی اند و باشوات و قضات و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل ست
که خدا تعالی علم حدیث را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه
این مرد مردانه باسناد صحیح متصل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تقاربی داشت مانند حال اکثر
متفقهه عصر ما هدا هم الله تعالی طریق الصواب این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت
نه علم وی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم
که فایده نداشت و متوجه یاران خود شدم و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام
الدنیا فی فقه الحدیث و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی ست قابل تشکیک نیست
بعد از آن چیزی از تحقیقات علمیه که منشا آن بخاری بود ست و حاصل لواء آن غیر بخاری کسی دیگر نبود
بیان کردم و در این باب خدا تعالی هرچه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفت ند آنچه مذکور

فضایل شیخ محمد بن اسمعیل البخاری

شد بغایت مفید ست اما حافظه را گنجایش حفظ آن ندارد و مگر آنکه حاصل آن را باختصار و ایجاز بقلم مضبوط کرده
موافق استدعای ایشان و استمالهٔ ازان باب بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین - باید دانست
که علم حدیث تا صد سال از هجرت مدون نشد از سینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت و صد
سال دیگر پایه باستحکام رسید و تصانیف مرتب شد تا بخاری بعد دو صد سال حامل لوای حدیث شد و مرجع
عالم درین فن گشت پس اول چیزے که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تمیز ست در اعلی اقسام حدیث از
غیر آن بعد ازان محدثین بر تلوی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلمه آنکه بعد تدوین احادیث چون امعان
نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آن را
روایت کرده است و از هر صحابی بطریقے مشهور آمده است و در هر دور متزاید شده و این مرتبه اعلی مراتب
حدیث ست مطلقا بعد ازان حدیث مشهور که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی
روایت کرده باز ازین عزیز در طبقه کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدده پیدا شد
مانند حدیث انما الاعمال بالنیات که در کتب صحیح آنرا غیر حضرت عمر رضی الله تعالی عنه راوی نیست و غیر
علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید
از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صغار تابعین ست از وی جماعات لا تعد ولا تحصی
روایت کرده اند بعد ازان حدیثی که بدرجه شهرت در طبقه اولی پیش از زمان تدوین نرسیده و آن بر چند قسم
میباشد زیرا که یا این ست که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد
یا ندارد و آنچه طرق متعدده دارد که یکے گواه دیگر تواند بود و هر یکے متماسک بود حدیث حسن ست و آنچه تعدد طرق
ندارد و همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق ست یا حسن اگر بعض طرق او همه ثقات متصل بغیر نکرة و
شذوذ باشد و روایت از علمای معروفین بعدالة و ضبط باشد مخصوص میشود باسم صحیح و آنچه مرسل
ثقات و روایت اهل علم غیر تابعین که ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه دارد که یکے شاهد دیگر تواند بود
مطلق حسن تعبیر کرده میشود و این ست اصطلاح ترمذی و وی اول کسے ست که اسم حسن را شنیده ساخت و
آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسیده او نیز در حسن داخل ست و قلیل ما هو پس بخاری
کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و
درین خصلت اول کسے که قدم راسخ زده است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح فضیلتی دیگر
نباشد صدق حدیث لناله رجال من هولاء درست بودے زیرا که ایمان نه همین فقه ست و بس
تفسیر و سیر و سائر فنون حدیث موقوف علیه ایمان ست لا محاله فکیف که این خصلت منضم شده

خصائل دیگر بعد ازان باید دانست که بخاری بعد ماتین ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینیه
تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب
قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدء الخلق و قصص
انبیا و یحیی بن معین و غیره او معرفتا احوال صحابه و تابعین و جمعے دیگر رسائل داشتند در رد و آداب و طب و شمائل
و اصول حدیث و اصول فقه و رد بر مبتدعان مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات
و کلیات او را انتقاد نمود پس قدرے ازین علوم که باحادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحت
یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات این علوم حجتے قاطعه بوده باشد که در آن
تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت که تا وقتیکه کسے جزئیات و کلیات علمی را
نداند انتقاد او تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسر نتواند شد چنانکه اگر کسے گوید که فلانی
قواعد طبیه را که در قانون مذکور ست انتقاد نموده ست و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده ست
بطریق بداهت دانسته شود لامحاله که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و تمیز آنکه خلاصهٔ آن
در سینهٔ او نهاده هر یکے را سنجیده است و همچنین اگر کسے گوید که فلانے دیوان ابو الطیب را انتقاد نموده ست
بالبداهت دانسته شود که عروض و عربیه و طریق ایشان شعر نیک ورزیده است تا انتقاد میسرش آمد
ازینجا دانسته شد که بخاری این علوم را نیک ورزیده و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بآیة الله
یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کذلک فضیلت و فقها
و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام
ایشان منحصر بر یک فن ست یا دو فن غالبا و هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات
حدیث بدین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این
علوم را از احادیث صحیحه برآوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم ست در شریعت و محتاج سرعت انتقال
ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد با آن همه تبحر خویش گفته است کلامے که
حاصل او آنست که از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و زهد باشد عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف
بنظر مے آید بار زیاده کرده است بخاری در هر یکے ازین فنون فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و امثالها
در تراجم باب منتشر گردانیده است و طرق استحضار احادیث و مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق
استدلال باشارة نصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع هست که محققین
فقها آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بهر یکے از دو محتمل لفظ برای مسئله و للناس فیما یعشقون مذاهب و هیچکس نیست

از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوره ترتیب و تقریر او در میان
حـے آید و سببش آنست که پیش از وی فن توجیه چندان ممهد نشده بود اهل علم را ملحوظ نظر مطالب علمیه می باشد
نه تراجم و ترتیب سوره شیشه صاف از پیاله گو سفال درد باش ؛ رند درد آشام را با این تکلفها چه کار
عزیزے از مخلصان آنجناب دام مجده انکشاف معنی رباعے که منسوب بیکے از حضرات
خواجگان نقشبند قدس اسرارهم بوده و کلمه چند بقلم معارف رقم تحریر یافت رباعی این است
رو بر سر سوزنے نهالی بنشان ؛ تا شاخ برگش همی بند کرد جهان ؛ بر هر شاخے دو فیل رهوار بران ؛ و ز تو توانی ز کوهی باگیر
الحمد لله تعالی . رو بر سر سوزنے نهالے بنشان الخ مراد ازین رباعی آنکه طریقه صوفیه آنست که نقطه حب الله
تعالی را که در دل هر مومنے بطریق اجمال موجود است بذکر اسم الله تعالی و ادعا محبت و دوام اشتغال بآن
ساعت بساعت پرورش دهند تا آنکه شاخ و برگے پیدا کند و آن معنی اجمالی بانواع بسیار تفصیلے گردد
پس سر سوزن عبارت از آن نقطه حب است که در نهایت قلت اجمال است و نهال نشاندن عبارت از
پرورش دادن آنست و شاخ کردن آن عبارت از مفصل شدن و کامل گشتن آنست در آمدن
دو فیل بر هر شاخے عبارت از قوة آن شاخها و قبول نکردن انقطاع بسبب عوارض طاریه است
و محتمل که مراد علم کثرت و وحدت باشد یعنے محبت صوفے بوجهی می باید که علم تلاشی کثرت در وحدت
و علم وجود کثرت بجا ایشان با هیچ یکے او را ضرر نرساند و این کلمه اشارتست با آنکه جمعے از صوفیه در اول انکشاف
وحدت محبتی عظیم بهم میرسانند و چون حقیقت واحده در اشیا مشهود ایشان شد آن محبت منقسم
میگردد بآن مظاهر و این خطاست بلکه در نوقت مطلوب آنست که محبت متعلق شود بنور عظیم که اذا تجلے
فی نوره الذی هو نوره در حدیث ابن عباس عبارت از آن است این است آنچه در معنی این رباعی
در ساعت بخاطر ریخته و العلم عند الله و الحمد لله اولا و آخرا در حل معنی بیت خواجه حافظ علیه
الرحمة بموفق التماس عزیزے املا فرموده بودند ؛ بر بیت خواجه حافظ علیه الرحمة که پیر ما
گفت خطا در قلم صنع نرفت ؛ آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد ؛ جمعے ایراد میکنند که مصراع اول
نفی خطا کرده شده و در مصراع ثانی اثبات خطا پوشی کرده شد و آن مستلزم وجود خطاست و این تناقض
باشد جواب غرض خواجه حافظ که حوادث را دو جهت است جهت اسناد بتخلیق صانع حکیم و ازین جهت
خیر محض است شریت را در آن گنجائش نبود زیرا که صنع حکیم بجز خیر نباشد و جهت صدور آنکه سببیت
آن بعض اشیا غیر ملائمه را بنسبة مصلحت بنی آدم و باین اعتبار وصف میتوان کرد بشریت و جهت او
ناشی از علم وحدت است و جهت ثانیه ناشی از علم کثرت عارف در وقت مشاهده وحدت جهت ثانیه را نپرداخت

پس بتحقیق نظر عارف خطا پوشیده است زیرا که اینجا هیچ وجه خطا متحقق نشد بنا بر آن فضائل و کمالات
دستگاه مولوی رحمت الله که از مخلصان صمیمی آنجناب اند در حل شبهه معنی
حدیث ان اعظم المسلمین الخ مطابق استدعای ایشان شرف اصدار یافت
فضائل و کمالات دستگاه مولوی رحمت الله عامله الله برحمته التامة معنی حدیث ان اعظم المسلمین فی
المسلمین جرما من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسألته سؤال کرده بودند بنا بر علیه فقیر
کلمه چند تحریر نمود مستعینا بالرب الودود بالقطع از شرائع معلوم شده است که سؤال از حضرت پیغامبر صلی
الله علیه وسلم مطلقا حرام نیست در کتب صحیحه زیاده از دو صد حدیث آمده باشد به همین مضمون که پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آمدند و سؤال کردند و نهی از سؤال مطلقا چگونه ممکن باشد حالانکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم برای رفع جهالات و دفع ضلالات بنی آدم است و این معنی بدون سؤال متحقق نمیگردد پس
منع از سؤال منافی فائده بعثت است بلکه منهی عنه نوعی است از سؤال لا غیر و اگر فکر سلیم را اعمال کنیم
روشن گردد که از لفظ همین حدیث خصوصیت آن نوع مفهوم میتواند شد از انجا که فرمود عن شیء لم یحرم
فحرم من اجل مسألته و طریق اعمال فکر سلیم آنست که گوئیم تحریم و تحلیل فعل حق است و علت حل و حرمت
بحقیقت اراده اوست جل جلاله لا غیر و تنوع حکم و مصالح را که احکام بدان منوط اند میتوان علت گفت
و از ظاهر لفظ این حدیث مفهوم میشود که شیء در اصل حلال میباشد و سؤال سبب تحریم آن میشود پس اگر
مراد مجرد فرود آمدن تحریم بعد از سؤال باشد اگرچه سؤال علت او نبود و علت محض حکم و مصالح باشند حرم
من اجل مسألته چرا گفته شد و اجرام او در حق مسلمین چه باشد و تقصیر او درین باب چیست و اگر گویند سؤال علت
تحریم شده است بر خلاف حکم و مصالح بر سبیل اکراه و الجاء یا غیر آن لا نسلم که این معنی صحیح باشد و قد قال الله
تعالی ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض پس فکر سلیم مضطر میشود باینکه جمیع احکام فعل
حق اند و ناشی از اراده او منوط بحکم و مصالح کلیه که نزدیک او تعالی معتبر است لیکن بعد ازین کلیه همه احکام
منقسم میشود بدو قسم یکی اصول احکام که بنا بر حکم و مصالح کلیه فرود آمده اند خواه عقب سؤال کسی باشد
خواه ابتداء بغیر سؤال کسی و آنرا بحکم لتبین للناس ما نزل الیهم باوضاع مثل ارکان و شروط مبین
کرده اند و آن اوضاع را تفصیل لائق داده قسم دیگر تفصیل زائد بر اصل شریعت است و آن بیان این
تفصیل اوضاع است بحدود و جا بحد باشد و مرضی در قسم ثانی آن است که سؤال نکنند و آنچه ابتداء از شارع
می آید بر همان اکتفا کنند زیرا که هر حکمی که باشد لابد است در ان از ارکان و شروط و فرق در میان اشیا
متشابهه باهم و شارع بیان این همه را فرو نمیگذارد و بیان ارکان و شروط لا بد الفاظی مذکور خواهد شد

که بطریق قسمت و مثال معلوم باشد و بطریق حد جامع مانع غیر معلوم پس اگر ازین الفاظ سوال در میان آید
لاینحل شود از بیان ارکان و شروط آن و فرق در اشیاء مشتبه باهم پس هر سوالے تعمیق در شریعت پیدا میکند
و احکام را بر خلق تنگتر مے سازد و به زنگ ساختن متضمن تحریم اشیاء غیر محرمه خواهد بود کما لایخفی پس شارع
این امور را برائے مبتلی به تفویض نمود و اگر مبتلی به رائی نداشته باشد به مجتهدے رجوع کند و استعانه برائے
او نماید تا بر جماهیر ناس حرج واقع نشود و آنکه در مثل این امور بشارع رجوع کنند و تفتیشات لاتعد ولاتحصی
بروی کار آید مکروه داشت پس قسم اول نسبت کرده شده است بخدا تعالے و قسم ثانی بالنسبت کرده شد
بحالت ایشان فرقا بین القسمین پس هر چند هیچ چیزے از قسمین بیرون از مصلحت نیست اما آنچه اصل شریعت
باشد احق ست بآنکه مضاف بحق بود زیرا که خواهند آنرا البته تبلیغ مے باید کرد قال الله تعالی افنضرب عنکم
الذکر صفحا الآیة و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اصول شریعت بطریق وحے تلقی مینمایند و بعض تفاصیل را
بطریق اجتهاد نماز اہے مشروع فرمایند برائے علمای امت تا ایشان بدانند چگونه ضبط حدود می باید کرد
و چگونه استنباط مے باید نمود و بسیارے از تفاصیل را برائے مبتلی به گذاشتند و اگر مبتلی به رای نداشته باشد و از
عالمے استفتا کند واجب میشود بالکفایة جواب آن استفتا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل از سوال نمی
خواستند که در مثل این امور سخن گویند اما چون مستفتی سوال کرد واجب شد جواب آن سوال پس این قسم مضاف
ست بایشان و بهمین معنے حمل باید کرد حدیث و سکت عن اشیاء فلا تبحثوا عنها و آیت لاتسألوا عن اشیاء
ان تبد لکم تسؤکم و این مثالے واضح گردانیم خدا تعالے صلوات خمس را بر بنی آدم فرض گردانید فرمود و
اقیموا الصلوة بعد ازان ارکان و شروط و سنن صلوة را بیان فرمود بعض در قرآن عظیم و بعض بر لسان
حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم پس حکم فرمود که وضو نزدیک حدث اصغر و غسل نزدیک حدث اکبر شرط
ست و اگر معذور باشد تیمم کند و همچنین استقبال قبله و ستر عورت و طهارت از نجاسات در ثوب و
بدن و محل صلوة و بودن آنها در اوقات معینه شروط اند و اذان و اقامت و وقوع صلوة بجماعت و در
مساجد سنن خارجه و نیت و تکبیر و قیام نزدیک استطاعت و قراءة و رکوع و سجود اصلے غیرها ارکان و
تسبیحات و اذکار و هیات از سنن داخله و بعد ازان صلوة نافله که موقوف اند باسباب و اوقات بیان
فرمودند و صفت هر یکے ازین اشیاء قولا و فعلا ارشاد نمودند و ارکان و شروط و آداب هر چیزے و رخص عند العذر
ذکر کردند تا آنکه نعمت تمام شد و بیانی که مقتضای آیه لتبین للناس ما نزل الیهم بود بانجام رسید و لابد بیان
هر رکن و شرطے ازینها بالفاظے واقع خواهد شد که معلوم اند بقسمت و مثال و غیر معلوم اند بحد و جامعیت و مانعیت
پس شارع این اشیاء را برای مبتلا به مفوض گردانید فرمود که غسل بمعنی اساله آب ست با اسالة مع الدلک

و وجه اختصاص شعر است یا ذوق یا چیزے دیگر زیرا که اگر این اشیا نیز باقی لاحق شود قواعد تبیین مضطرب گردانند بتضییق و تحریم
بسیاری از محتملات و آن حرج عظیم باشد بر امت که علم او نتوانند و از عمل او عاجز شوند و ایضاً آن امور مبین نشوند الا بالفاظ دیگر که
معلوم باشند بالمثال والقسمة دون الحد و الجامعة المانعة و هکذا و هکذا و انجر الی آخر امر خواهد بود و از انتها بر الفاظ معروفه بالمثال والقسمة
دون الحد و دار اول باید اختیار کرد حاش لله که سوال اصول از شرائع منهی عنه باشد اگرچه بعد از ان تحریم واقع شود و اگرچه مسائل حکمة
شرائع منفصل شده رجا تحریم کرده باشد و سوال مکرر شود و چون معنی حدیث باین طریق تقریر کردیم اشکالی که از ترکیب این حدیث
یا حدیث سوال حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در باب خمر و نزول تحریم خمر حسب سوال ایشان وارد میشد مضمحل گشت زیرا که تحریم خمر منوط
است بر مصالح از سد باب فساد و بغضا کما قال عز قائل انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء پس سوال حضرت عمر
رضی الله تعالی عنه از باب منهی عنه نیست و ساحت عزت آنجناب از مطاعن ناکسان مبرا سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه از جاهای بسیار
چنان ظاهر شود که اراده ازلیه مقتضی تحریم خمر بود پیش از سوال ایشان لیکن نزول آن در قرآن عظیم در خبر توقف افتاد تا بر همگنان ظاهر شود
که اجتهاد حضرت عمر درین باب موافق اراده ازلیه افتاده و سوالات مکرر و دعاهاے متواتره ایشان فتح باب نزول کرد ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء از ان مواضع یکی آنست که در قصه معراج انا لبن و انا خمر حاضر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجانب لبن میل فرمود جبرئیل
گفت اخترت الفطرة ولو اخذت الخمر لغوت امتک پس ازینجا دانسته شد که در پردهٔ غیب خمر مظنه غی بوده است و از ان مواضع
دیگر آنست که نازل شد پیش از سوال ایشان لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری و آن دلالت میکند بر قباحت سکر و بعد تصف بآن
از خبر قربات الهیه بعد از ان حضرت عمر رضی الله عنه دعا کرد نه اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفا پس نازل شد و یسئلونک عن الخمر والمیسر
قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما و مدلول این آیت تحریم خمر است زیرا که حاصل معنے آنست که در خمر منفعت
بدن و اثم نفس هر دو جمع اند و مشکل این صورت حکم اثم است پس تخصیص شد بر حرمت آن لیکن درین لفظ نوعی از خفا بود
نسبت بعض اذهان باز حضرت عمر گفتند اللهم بین لنا فی الخمر بیان شفا پس نازل شد انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون و خفا از روی کار مرتفع شد پس این قصه یکی از مفاخر کبیره حضرت عمر است کما ورد فی
الحدیث هکذا ینبغی ان تفهم هذا المقام ❊ جواب مکتوب جامع الفضائل مخدوم معین الدین تهتای متضمن کشف
شبهات و دفع ایراد ایشان در کلام شیخ تقی الدین احمد بن تیمیه حنبلی و بیان فضائل و تنویه شان او در زمره
علمای اهل سنت و رد تشنیع که زبان طعن در حق وی دراز کنند و اظهار حسن عقیده خویش بنسبت او رضی الله عنه و عن
سائر علمای دین تحریر یافت ❊ بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله مفیض النعم و ملهم الحکم و صلی الله علی سیدنا محمد سید العرب
والعجم و علی آله و صحبه اصحاب عوالی الهمم اما بعد فیقول الفقیر ولی الله بن عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بفضله العمیم وردت
رقیمة کریمة من مخدوم مکرم لا زال معینا للحق والدین فی الفحص عن حال الشیخ تقی الدین احمد بن تیمیة عامله الله تعالی بفضله
وای شیء ینبغی ان یعتقد فیه فوجب الایتمار بامره وان کنت بمعزل عن مثل ذلک الذی اعتقده انا و احسب ان یعتقده

جميع المسلمين في العلماء الاسلام حملة الكتاب والسنة والفقه الذابين عن عقيدة اهل السنة والحديث انهم عدول بتعديل
النبي صلى الله عليه وسلم حيث قال يحمل هذا الدين من كل طبقة عدوله وان كان بعضهم تكلم بما لا تقتضيه هذا المعتقد اذا كان قوله ذلك
غير مردود بنص الكتاب والسنة والاجماع وكان قوله ذلك خفيا او كان مجال ومساغ للخوض فيه سواء كان قوله ذلك في اصول
الدين او في المباحث الفقهية او في الحقائق الوجدانية وعلى هذا الاصل اعتقدنا في الشيخ الاجل محي الدين محمد بن علي بن العربي
وفي الشيخ المجدد احمد بن عبد الاحد السرهندي انهما من صفوة عباد الله ولم نلتفت الى ما قيل فيهما فكذلك ابن تيمية فانا قد تحققنا
من حاله انه عالم بكتاب الله ومعانيه اللغوية والشرعية وحافظ لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وآثار السلف عارف بمعانيها
اللغوية والشرعية استاذ في النحو واللغة محرر لمذهب الحنابلة فروعه واصوله فائق في الذكاء وذو لسن وبلاغة في الذب عن
عقيدة اهل السنة لم يؤثر عنه فسق ولا بدعة اللهم الا هذه الامور التي ضيق عليه لاجلها وليس شيء منها الا ومعه دليله من
الكتاب والسنة وآثار السلف فمثل هذا الشيخ عزيز الوجود في العالم ومن يطيق ان يلحق شأوه في تحريره وتقريره والذين
ضيقوا عليه ما بلغوا معشار ما آتاه الله تعالى وان كان تضييقهم ذلك ناشئا من اجتهاد ومشاجرة العلماء في مثل ذلك
ما هي الا مشاجرة الصحابة فيما بينهم والواجب في ذلك كف اللسان الا بخير وقد ذكر انه قال ان الله تعالى فوق العرش
والتحقيق ان في هذه المسئلة ثلث مقامات احدها البحث عما يصح اثباته للحق توقيفا وعما لا يصح توقيفا والحق في هذه المقام
ان الله تعالى اثبت لنفسه جهة الفوق وان الاحاديث متظاهرة على ذلك وقد نقل الترمذي ذلك عن الامام مالك و
نظائره وثانيهما ان العقل هل يجوز كون مثل هذا الكلام حقيقة او يوجب حمله على المجاز والحق في هذا المقام ان العقل يوجب
انه ليس على ظاهره في نفس الامر وثالثها انه هل يجب تاويله او يجوز وقفه على ظاهره من غير تعيين المراد والحق فيه انه
لم يثبت في حديث صحيح او ضعيف انه يجب تاويله ولا انه لا يجوز استعمال مثل تلك العبارات من الائمة اخبرني ابو طاهر
عن ابيه انه قال قال الحافظ ابن حجر العسقلاني لم ينقل عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا عن الصحابة من طريق صحيح التصريح
بوجوب تاويل شيء من ذلك يعني المتشابهات ولا المنع من ذكره ومن المحال ان يامر الله نبيه بتبليغ ما انزل اليه من
ربه وينزل عليه اليوم اكملت لكم دينكم ثم يترك هذا الباب فلا يميز ما يجوز نسبته اليه تعالى مما لا يجوز مع حثه على التبليغ
الشاهد الغائب حتى نقلوا اقواله وافعاله واحواله وما فعل بحضرته فدل على انهم اتفقوا على الايمان به على الوجه الذي اراد
الله تعالى فيها واوجب تنزيهه عن مشابهة المخلوقات بقوله ليس كمثله شيء فمن اوجب خلاف ذلك بعدهم فقد خالف
سبيلهم انتهى وهذا الذي حققناه هو مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري عند التحقيق اقرأني ابو طاهر المدني رضي الله عنه
بخط ابيه ان الشيخ ابا الحسن قال في كتابه على مذهب احمد في مسئلة الصفات وان الله فوق العرش وكلام
ابن تيمية محمول على المقام الاول والثالث واذا رجعنا الى الوجدان فلا شك ان لله تعالى خصوصية بالعرش
ليست مع غيره من مخلوقاته ولا نجد عبارة في ذلك افصح واقرب من الاستواء على العرش كما انا لا نجد عبارة في الكشاف

المسموعات والمبصرات افصح من السمع والبصر والله اعلم بحقائق الامور وقد ذكر عنه انه منع السفر لزيارة النبي صلى الله عليه وسلم ولا يبدو لي كلامه في ذلك بدليل صريح صحيح فانه لم يمنع الزيارة مطلقا بل منع السفر لها لزيارة بحديث لا تشد الرحال وبحديث لا تتخذوا قبري عيدا فاذا كان لقوله مساغ اجتهادي لا ينبغي ان يشدد عليه ذلك التشدد وقد ذكر عنه انه انكر وجود القطب والغوث والخضر والذي يدعيه الشيعة انه المهدي وحق له ذلك المبني بالدوام على شرط من اعتقاد ما ثبت بالكتاب والسنة والاجماع والسكوت عما لا يثبت بها بجوز له لا ان يعتقد ذلك ومن اثبت من الصوفية فانه لم يثبت عن كتاب وسنة اللهم الا الكشف وليس من ادلة الشرع والذي افهم من كلامه انه يريد ان هذا قول مبتدع باطل اعتقاده من حيث الشرع لقوله صلى الله عليه وسلم من احدث من امرنا هذا ما ليس منه فهو رد ولو كان قطع بالانكار لم يستحق التكفير ولا التفسيق ايضا وههنا دقيقة وهي انه كم من مسئلة لم يدل عليها الشرع لا نفيا ولا اثباتا ودل عليها العقل كقولنا يحصل من ضرب العشرة في العشرة المائة او الكشف والوجدان كقولنا المحبة الذاتية ثابتة للكل من عباد الله وهي ميل الوجود الخاص الى اصله المطلق من القيود كميل كل عنصر الى مقره وهذه المسائل حقة في الحقيقة ولو اعتقد الانسان انها من الشرع كان اعتقاده ذلك خطا . ولو اخلها محل الثابت بالشرع فانكر على من لم يقل بها او جادل اثباتها على منكريها كالمنات الشرعيات كان خطا ايضا وقد ذكر عنه انه انكر اعتقاد الشيعة في الامام المحجوب على زعمهم وحق له ان ينكر ذلك بل الاشاعرة كلهم على هذا الانكار لا اعلم ان احدا قال وقد ذكر عنه انه اساء الادب مع السيدنا علي رضي الله تعالى وحاشاه من ذلك وقد طالعت كلامه فوجدت لبعضه مسوقا في مناقضة كلام الشيعة في طعنهم على الخلفاء الثلثة بامور تخيلوها نقصا كما هو مذكور في آخر التجريد فقام هذا الشيخ يعدد عليهم امورا اعترفوا بها في سيدنا علي هي مثلها كانه يقول ليست هذه الامور نقصا كما تخيلتم فان مثلها ماثور عن سيدنا علي وهو رضي الله تعالى عنه مرضي عندنا وعندكم وما هو جوابكم في سيدنا علي هو جوابنا في الخلفاء الثلثة وهذا من كمال علمه وقوة مناظرته ومن الاعتراف بفضل سيدنا علي وعلى هذا الاصل يخرج قول مستلزم ان الراجي ان لم يكن مذهوبا الخ وقوله فان الحسين رضي الله عنه لم يعظم انكار الامة بقتله كما عظم انكارهم بقتل عثمان وقوله فان فضل ابي بكر الخ معناه الرد على الشيعة في طعنهم على الصديق بمنع فدك وانه ايذاء لفاطمة رضي الله تعالى عنها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم يوذيني ما آذاها وحاصله ان مثل هذه الامور مستثنى من مطلق الايذاء لانه ما يشرع للشرع وكذلك قوله واما فعل تؤذيني الخ حاشاه ان يشنع على علي وفاطمة رضي الله تعالى عنهما بل هو على سبيل المناقضة كانه قال تشنيعكم على ابي بكر هو مثل ما يفرض من تشنيع احد على علي وفاطمة وجوابكم هو جوابنا بعينه وبعضه في مناقضة الشيعة في اثباتهم افضلية سيدنا علي على الخلفاء الثلثة كما هو مذكور في آخر التجريد ايضا فقام هذا الشيخ يثبت للخلفاء الثلثة مثل ما اثبتوا السيدنا علي او افضل منه وليس في التفضيل اساءة ادب فان

التفضیل مذهب اهل السنة اجمع وحاشاهم ان یسیئوا الادب معه رضی الله تعالی عنه واما تفسیر آیة التطهیر
بالارادة التشریعیة دون الارادة التکوینیة فصحیح ومثله قوله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ویرید الله
ان یتوب علیکم الی غیر ذلک من الآیات وبعد فانی اذکر الله عز وجل کل مسلم فی هذه المسئلة وامثالها الله الله
ان یسب احد من المسلمین عالما مجتهدا فی امثال هذه هذا ما تیسر فی الحال من الجواب وما علی الا النصح والله اعلم بالحقیقة
مضمون اجازت قصیده مجیده وسائر مولفات وافر الافادات ومرویات ومسموعات شریف خود باین
خاکسار کرامت فرموده اند ۞ بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
الاتمان الاکملان علی سید النبیین وآله واصحابه اجمعین اما بعد فقد قرأ علی وسمع منی مرات کثیرة قصیدتی
المسماة باطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم صلی الله علیه وآله وسلم وشرحها اخی فی الله وحبیبه فصیح ومعدن
اسراری خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی شهود الدائم فیها انا اخبره لروایتها ولروایة جمیع ما قرأ علی وسمع منی من
مولفاتی وکذا ما لم یقرأ ولم یسمع وصح عنده انه مولف لی او هو مما یصح لی روایته فقد اخبرته لروایته واخبرت بمثل
ذلک اجازة مطلقة لمن بلغ من ولده حد العقل والفهم ولجمیع اهل بلدة اعنی الکشمیر بل اجزت لجمیع من فی هذا العصر
عن هم وعجمهم صغیرهم وکبیرهم ان یرووا عنی مولفاتی وجمیع ما یصح روایته لی اذا صح عندهم انه مولف لی او مروی
وارجو ان یکون هذه الاجازة المطلقة العامة نافعة انشاء الله تعالی وقد فعلها جماعة من شیوخنا فنفعهم الله کتب
هذه الاسطر سید الفقیر الی الله الکریم ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی وطنا الفاروقی نسبا یوم الثلث السابع و
العشرین من ربیع الاول المسلک فی ۱۱۵۹ الهجری والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا ۞ در جواب
سوالات خواجه باسط که یکے از مشاهیر وقت ست نگارش یافته بود ۞ بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد السلام والاکرام از فقیر ولی الله عفی عنه واضح آنکه در سوالات
رسید سوال ابو الرضا هندی وعبد الله علمدار و صفوان که سید محمد جعفر المکی ثم السهرندی ایشان را ملاقات کرده
است والوسعید معمر حبشی که امیر سید علی همدانی مصافحه با او کرده صحابیت این هر چهار ثابت هست یا نه
جواب اعتماد فقیر بر آن ست که از ایشان آنچه روایت آید حجت بآن قائم نمیشود نه در باب عمل نه در باب
اعتقاد نه در باب فضائل اعمال زیرا که غالب رای علم صحابیت ایشان ست بجهة حدیث متواتر دال بر انخرام
قرن بعد از صد سال از وقت ورود حدیث ویاران هر چند در تاویل این حدیث تمحلات کرده اند اصلا راه درین معنی انه
نیست میسر و در مثل این احادیث خضر ومسانید جن آری بعض محدثین بجهة تبرک که باب واسع ست و محتمل بود درین باب
بجائی واقع عنوان گرفت مصافحه کرده اند و روایت نموده الاعلام بحال تلک الروایات وفقیر نیز درین باب رساله
دارد مسمی بکتاب النوادر من حدیث سید الاوائل والاواخر سوال ثانی در بعض مشجرات علوم شاه دینوری بطریق استعمال

صحیح هست یانه جواب درجاهای معتبر این عبارت نیافته ایم شیخ علو دینوری دیگر است وهمان است پیر شیخ
ابو الحسن شبلی ثم الحبشی وشیخ ممشاد دینوری دیگر است ووی از اصحاب سید الطائفه است وخرقه محمد عمویه بوی میرسد
شیخ شیوخ وشیخ احمد قشاشی درکتاب العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید بر شجرات اکابر اعتماد نموده عبارت موهم اتحاد
این دو عزیز آورده است وشیخ حسن عجیمی دراختصار خود آن وهم را تحقیق ساخته ومعتمدی ماذکرت ودر عقد فرید بجز این
سهو قلم ناسخ سهوهای دیگر نیز یافتیم که ذکر آنها بتطویل می انجامد سوال ثالث در شجره شاذلیه شیخی وارد شده که
نسبتش هروانی است وشیخی وارد شده است که جابر نام دارد این هروانی نسبت بچیست واین جابر کیست جواب
هروانی بتحقیق نمیدانم که نسبت بچیست ظاهر آن است که نسبت بمروان بن الحکم باشد زیراکه در مغرب اصحاب دولت
وعلم ازین فریق گذشته اند قدیما وحدیثا واین عزیز نیز ظن آنست که مغربیست واحتمال دارد که بقبیله دیگر منسوب
باشد چنان بخاطر دارم که در انساب سمعانی هروانی را وجهی دیگر هم ذکر کرده است لیکن انساب سمعانی پیش بنده نیست
وجابر همان جعفی است هرچند امام ابوحنیفه گفته است ما رأیت اکذب من جابر ولا اصدق من عطاء زیراکه کذب در
حدیث بوجوه کثیره داخل میشود که بعض آن مسقط صلاح شخص نمیباشد وطعن در دین او نمیکند که از جهت غموض کلام
او باشد موجبی که موهم معنی فاسد گردد چنانکه سمعانی قصه ابوطالب مکی ذکر کرده است حالانکه ابوطالب مکی از مشایخ
کبار این طریقه است مشایخ حدیث خود را بران یافتیم که روایت ابوطالب مکی وجهضمی صاحب بهجة الاسرار را قبول
نمیکردند باعتبار فن حدیث هرچند ایشان بزرگان بودند سوال رابع شیخ تاج الدین هندی که در سند مصافحه
معمریه واقع شده کیست جواب وی شخص تاج سنبهلی الوطن عثمانی النسب است از خلفای خواجه محمد باقی قدس
سره همپیره شیخ احمد سهرندی مرا از مشایخ خود رسیده است که هرسه این عزیزان دریک مجلس باحاجی رمزی
مصافحه معمریه کرده اند ومرا از طریق هرسه عزیزان مصافحه رسیده واز شیخ تاج اجازت وخرقه وتلقین هست
بسه واسطه از تصانیف شیخ در اشغال نقشبندیه بر والد خود خوانده‌ام + ++ ووالد فقیر آنرا از خواجه خرد نقل کردند
وخواجه خرد از شیخ تاج نقل کردند وشیخ تاج الدین بعد وفات خواجه محمد باقی قدس سره بمکه رفتند ومتوطن شدند
اهل مکه از وی اخذ کردند وکرامات بسیار دیدند سلطان روم غائبانه اعتقاد بهم رسانید ومن فضیله از کرامات شیخ از
ثقات اهل مکه شنیده‌ام ودر اربعین بعد الالف بجوار حق پیوست ودر قیقعان که جبلی است بمکه مدفون شد وفقیر زیارت
قبر شریف وی کرده والسلام ایضا در کشف بعض شبهات وجواب بعض سوالات مشار الیه ارشاد شده بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد السلام والاکرام کتاب طبقات الصوفیه
ولطائف المنن پیش بنده نیست فقیر از مشایخ خود تحقیق کرده است که شیث وشیش هردو درست است شیش بدل
باست اصل او شیث است از اشباه وسلسله شاذلیه در اختصار عقد فرید واقع است باسلسله که در ورق سابع

ست مقابله کرده شد چند جا تفاوت ظاهر شد و در نسخه اختصار چند اسم ساقط است ظاهراً سهو ناسخ است و
رسالهٔ نوادر مرسل ست بنظر اصلاح بگذرد و فقیر در رفع سلاسل صوفیه بسید البشر علیه افضل التحیات واکمل الصلوٰة
سوالی دارد که اول کسانیکه از اکابر صوفیه که برفع سلاسل صوفیه بشیخ حسن بصری و نسبت حسن بصری بخاتم الخلفاء رضی
الله تعالی عنه وارضاه قائل شده کیست و ماخذ این قول را حجیت با وجود آنکه دران زمان رسوم تصوف نبود و نام
تصوف نه و اشارات غامضه ارباب توحید وجود و فنا و بقا مذکور نه و اگر بنا بر اخذ آداب طریقه و توزیع اوقات بر
اذکار و عبادات که باقی ست مشهور و مجمع علیه فیض و صحبت مانند آن اعتبار کنیم طرق بسیار پیدا میشود و در اتصال
صحبت حسن بصری با خاتم الخلفا ست انچه هست اگر درین مسئله تحقیق کلی حاصل شده باشد اطلاع دهند والسلام
در تحقیق مضمون بعض مضمون ابیات مثنوی بر طبق التماس بعض ارادت مندان صادر گشته بودند
باسمه سبحانه قال مولانا جلال الدین الرومی قدس سره فی النظم المثنوی - آن یکی ماهی همی بیند عیان الخ این ابیات
احتمال معانی بسیار دارند انچه اقرب مینماید آنست که درین مقام حضرت مولوی بیان اختلاف استعدادات آدم در معرفت
الٰه قصد میکنند میگویند آن یکی ماهی همی بیند عیان یعنی مسلم موحد اله واحد می شناسد شناختن بلیند که ماه را
بغیر شک میگویند که علم الیقین او مشابه احساس بصر گشته وان یکی تاریک می بیند جهان یعنی دهری مشابه کسی
که ماه طالع را نمی بیند یعنی جهان را از نور مدبر السموات والارض عاطل مییابد وان یکی سه ماه می بیند بهم یعنی قایل
ثالث ثلثه بتثلیث اله قائل شده وآن سه کس شسته یک موضع بر نعم یعنی هر سه قصد هم خود طالب معرفت
حق آن نفس الامر بشده اند و عزم تفتیش حقایق علی ما هی علیه دارند و سعی بلیغ حسب الطاقة دران معنی بذل
نموده اند با وجود آن همه سعی مختلف شدند درین مسئله پس این اختلاف نیست الا از اختلاف استعداد انسان باز تصویر
میفرمایند سعی اقصی الغایة را چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز یعنی از تامل بصیرة خود و خوض در فهم انچه بگوش ایشان
رسد مشغول اند در تو آویزان وا زمن در گریز مراد ازتو مطلق حاضر ست وا زمن نفس فکر کننده یعنی تعلق خاطر
ایشان با نچه پیش روی ایشان واقع ست واز شده تعلق خاطر از خود غافل مانده اند چنانکه در شدت فکر
و غایت تفتیش واقع میشود ؛ بیکی از اغنیای روزگار در تعبیر بعض منامات او که مرقوم از
قلم کرامت شیم بآنجناب شده بود ؛ اغرکم الله تعالی فی الدارین واحسن الیکم فی النشاتین سه
رویای صالحه که دران رویت سرور عالم علیه من الصلوات افضلها شرف شده اند بیان نموده بودند اول خواب
که در ابتدای عهد فرخ سیر دیده بودند تعبیر آن خلاص بود از ان مضیق شده بود وآن معنی در همان ولا متحقق گشت
ثانی خوابی که دران دو پیاله خشک و دو قاش کدو دیدند کلانتر عنایت شد تعبیر آن وسعت رزق ست
انشاء الله تعالی با آخر باقی خواهد بود که ورا آنحضرت صلی الله علیه وسلم دوست میداشتند پس ظاهر شدن کدو

تعبیر بعض منامات

بقایت مستحسن شد و خواندن دعای بسم الله الخضر مع همه شی کنایت ست از محفوظ ماندن از آفات و مضرات ثالث خوابی که دران شمشیری بدست داد که بران آیة نصر من الله و فتح قریب و غیر آن مکتوب بود و در آخر آن شمشیر شکسته شد و قبضه در دست ماند ظاهر آنست که تعبیر شکستن طرف فوقانی شمشیر اینست که بعض برادران ایشان دو شمشیر رسید و تعبیر باقی ماندن قبضه سلامت ایشان ست و آن نیز متحقق شد بعد ازین خاطر را مشوش نباید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احیان با قتضاء بعض احوال بیتی چند نظم کرده شد الحال مستحسن نمایدکه بر هر بیتی اشاره لطیفه کرده اند بنکته که دران و دیعت نهاده شده ست والله یقول الحق و هو یهدی السبیل قم بها دلی دارم ز خود خالی خیالش عنوان گفتن :: در کیفیتی جوششی ثمر اش عنوان گفتن :: وجود بی نمو معنا دیدنی دارد :: درین نیرنگها بو گلابش عنوان گفتن :: درین و بیت اشارتیست بحالی عجیب که انجذاب روح ست با فنا انا سویدا ز دل مالی اندر پیچ و تاب او :: نقوش عالی ام الکتابش عنوان گفتن :: اشاره ست بجامعیت حجر بحت نش فرو باشید از هم کثرت موهوم چون شبنم :: ز فیض معنی آفتابش عنوان گفتن :: اشارتیست لفا آنکه از ظهور معنی حجر بحت خبر علتها ز لف پیچ در پیچ کسی گم کرده ام خود را :: خروشی در دل شبها انیکردم چه میکردم :: دلی بیدرد جان افگار دیار تند خود دارم جهانرا پر ز یارب ها انیکردم چه میکردم :: اشاره هست بآنکه گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدند رسید و قلق می آرد نم تحصیل و با شتغل درد و غزل می بینم :: جنون ترک منصبها انیکردم چه میکردم :: تنفیر ست از مناصب جاه بیبان آفاتی که قبل ولعه و مع آن مناصب حاصل میشود کسی باهل همی سازد کسی باگل همی یازد :: اگر من یاد آن لبها انیکردم چه میکردم :: اشاره هست بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی ست از معانی بی نشانی و در بعض حالات از تماشی بحقائق میبرد ـ هی تحقیق را از خم مستمر بها بردن دیدم :: خروج از قید شرعیها انیکردم چه میکردم :: حجاب وصل مطلوب ست دل بستن مطلبها :: امین گر ترک مطلبها انیکردم چه میکردم :: اشاره هست بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک ست علتها تا گریه توشم ای بی نظیر :: رو مگردان بعد از ان از نا گریه من تو را مشفق تر هم از صد پدر :: در من آویز و مرا محکم بگیر غیر من کر با تو باشی بود :: آن وبال هست و عذاب ست و بعیر :: درین بیت اشاره کرده شد بمساعدة حقیقة الحقائق با سالک و منها ساقی گری کن که بیهوش خود افتم :: من باز خودم خود از دوش خود افتم :: در من بنما خود را ای صیتا بالغ مفتون شده بر خود مدهوش خود افتم :: مثل می جوشان که خم بدر افگند :: جوشیده ز ده بر خود از جوش خود افتم :: از بهر من موجود شد مستی و بگذر :: از فرط تغافل از آغوش خود افتم :: زین تیز زبانی آزاد دلم من :: خوش آنکه زبانی خاموش خود افتم :: این غزل از مزاحفات بحر بسیط ست مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شرح غرض ازین ابیات تشوق ست بحال اتصال یا فنا انا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارت ست از انجذاب روح و معرفت بسر و فنا انا از سقط لطیفه خفیه ـ والسلام :: تا یکی محنت مهجوری و دوری بکشم

از غلبه نفس ... که در هنگام رقت و مشوش حال و متغیر وجد و ... می شود

